

اکنون بیش از ده سال از پایان جنگ ایران و عراق می‌گذرد و مردم، نه دیگر مارش جنگ را از رادیو می‌شنوند و نه شاهد اعزام سربازانی به جبهه‌ها هستند و نه چشمان نگرانیشان را به آسمان دوخته‌اند تا مگر عبور موشکی را ردیابی کنند؛ اما بیشتر از آن زمان که صدای طبل جنگ می‌آمد، عواقب این نوای دلهره‌آور، خودش را به رخ آنان می‌کشد. عوارض جنگ در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و تأثیراتی که در ادبیات و هنر ما به جا گذاشته، غیرقابل انکار است. هنوز نیز زمان زایش آثار برتر ملهم از جنگ فرانسیده است اما آثاری با موضوع جنگ و با مضامین متفاوت و قابل قبول و گاه در خور توجه خلق شده است.

در این نوشتار، اگر دیدگاه‌های متفاوت داستان‌نویسان را درباره جنگ ایران و عراق بررسی می‌کنیم، قصد مواخذة یکی را به سبب تفاوت نگذاشتن میان جنگ و دفاع مقدس، و تحسین دیگری به دلیل توجه به این‌گونه موارد را نداریم، بلکه می‌خواهیم میزان حساسیت نویسندگان را در مورد جنبه‌های گوناگون جنگ بشناسیم. اگر معتقدیم حال که تب جنگ فرونشسته است و نویسندگان تا حدودی می‌توانند فارغ از فشارهای جنبی این حادثه عظیم بنویسند، اگر از زشتیهای جنگ تحمیلی نکویند، یا رشادتهایی را که برای عقب راندن دشمن متجاوز از خاک وطن صورت گرفت نادیده بگیرند، رسالت واقعی خود را به انجام نرسانده‌اند. نویسنده باید بداند از چه سخن می‌گوید: از جنگ یا دفاع.

جنگ در آثار جهانی

با شعله ور شدن آتش جنگ میان ایران و عراق، فصل تازه‌ای در موضوعات ادبیات داستانی ایران گشوده شد. برخی از نویسندگان، از نزدیک، شاهد وقایع بوده‌اند و در جنگ حضور داشته‌اند، بعضی نیز خاطرات دیگران را با تخیلات خود آمیخته‌اند و سعی کرده‌اند تلخی جنگ را در نوشته‌هایشان منعکس کنند.

برخی از آنها که خود در معرکه جنگ حضور داشتند، جز تعدادی اندک، به قصد نوشتن به جبهه نرفته بودند اما نوشتن از جنگ را در جبهه آموختند. هرچند که شماری از آنان به شهادت رسیدند؛ از جمله شهید کامبیز (یوسف) ملک شامران، شهید علیرضا شاهی، شهید جعفر حسن بیگلر، شهید عباس بروغنی (م - خوشدل) و شهید مهدی کمالی.

نوشتن از جنگ، روایت حماسه‌ها، شرح شجاعت‌های دلاوران عرصه‌های پیکار و کوشش کردن فجایع و تلخیهای جنگ، کاری تازه نبود، کاتبان و شاعران، جنبه‌های گونه‌گونی از جنگ را در طول تاریخ ثبت کرده‌اند و ادبیات حماسی در میان مردمی که جنگ، همواره یک پای زندگی آنها بوده است، جای خاصی داشته و دارد. وقوع جنگ‌های گوناگون در قرن نوزدهم و بیستم - به ویژه نبردهای خونین اروپاییان با یکدیگر - و وقوع دو جنگ بزرگ جهانی در اروپا، انگیزه خلق بسیاری از اشعار، رمانها و داستانهای بلند و کوتاه شده است. چنان که از میان مضامین مختلف ادبیات داستانی معاصر در اروپا، جنگ نمودی خاص دارد: تولستوی از جنگ‌های روسیه و فرانسه گفته است، موباسان از جنگ‌های پروس و فرانسه، و همینگوی از جنگ‌های بزرگ جهانی و نبردهای کوچک داخلی. همینگوی، خود در جنگ‌ها حضور داشته و در جریان جنگ اول جهانی به شدت زخمی شد. کتاب «ناقوس برای که می‌زند» وی که موضوع آن جنگ‌های داخلی اسپانیاست، در همان سال اول انتشارش سیصد و شصت هزار نسخه فروش داشت. نوشته‌اند که گیوم آپولی - شاعر و ادیب فرانسوی - نیز که اولین بار او کلمه «سوررئالیسم» را رایج کرد، در جنگ جهانی اول داوطلبانه حضور داشته است و در خلال جنگ به شدت زخمی شده. او بر اثر همان زخم هم در سال ۱۹۱۸، چشم از جهان فرو بست.

مجموعه اشعار معروف لویی آراگون - شاعر سوررئالیست فرانسوی - درباره مقاومت فرانسه و اشغال آن کشور در جنگ جهانی دوم است. کریسمن تلیر، با داستان کوتاه «گیرنده شناخته نشد» جنایات نازیها را در خلال جنگ دوم جهانی فاش کرد.

تنها با توریق کتاب «نودونه رمان برگزیده معاصر» اثر آنتونی برجس، درمی‌یابیم که درونمایه بسیاری از این رمانهای برگزیده، جنگ است که می‌توان از میان آنها به این اسامی اشاره کرد:

اندگار آلن پو، از جریان جنگ‌های انگلیس، فرانسه، پرتغال و اسپانیا می‌گوید. داستانهای چاله و آونگ پوست او درباره مقاومت یکی از اسرای فرانسوی است. جان دوس پاسوس رمان نویس آمریکایی که به همراه ارنست همینگوی در بخش نجات زخمیهای جنگی در ایتالیا و فرانسه کار می‌کرد، رمان «سه سرباز» را نوشت.

ژان لافیت، داستانهایی: «برمی‌گردیم گل نسیرین بچینیم»، «آنها که زنده‌اند» و «سرنوشت یک انسان» را

درباره جنگ نوشت.

آنتون دوست اگز ویری «شازده کوچولو» و ورکور، «خاموشی دریا» را از جنگ نوشتند. «جان کلام» اثر گراهام گرین نیز درباره جنگ است. آلدوس هاکسلی رمان کوچک خود «بوزینه و ذات» را درباره وقایع هیروشیما نگاشته است.

با توجه به اینکه پس از گذشت چندین دهه از جنگهای اول و دوم جهانی، بازم شاهد خلق آثار هنری-ادبی زیبایی از وقایع جنگهای جهانی هستیم، انتظار می رود که ادبیات داستانی جنگ در آینده به شکوفایی رسیده، زوایای ناشناخته جنگ را روشن نماید. انتظار اصولی نسل آینده از نویسندگان این است که جنگ را آن گونه که بود نشان دهند.

رمانها و داستانهای بلند از انقلاب تاکنون (۷۰-۵۷)

با عنایت به اهمیت دوره ای که موضوع در ذهن نویسنده بارور می شود، نمی توان انتظار داشت که ادبیات انقلاب یکباره پس از پیروزی انقلاب اسلامی خلق شود. از طرفی عامل زمان و حاکمیت سیاسی نیز همواره به عنوان نیرویی کنترل کننده، سوژه های نویسندگان را تحت تاثیر قرار می داده است. پس آنچه به عنوان رمانها و داستانهای بلند، از انقلاب تاکنون خواهیم خواند، لزوماً نمی تواند تمامی حرفهای ناگفته نویسندگان باشد. ادبیات جنگ نیز چنین است. برای خلق شاهکارها، باید به انتظار گذشت سالها نشست.

اما فهرست رمانها و داستانهای بلند بعد از انقلاب اسلامی به شرح زیر است.^(۱)

ردیف	نام کتاب	پدیدآورنده	نوع اثر	دیگر مشخصات	موضوع
۱	آوار زندگی	آخوندی، مصطفی			
۲	سرود ایرون رود	آزمین، منوچهر	داستان بلند	مرکز نشر فرهنگی، تهران، ۶۸	جنگی
۳	کشتی شکسته	آزاد، نورالدین		توبین، تهران، ۶۹	
۴	مردو	آزادخواه، محمدعلی	(برای نوجوانان)	لوح، تهران، ۵۸	
۵	چراغانی در باد	آقایبی، احمد	رمان	به نگار، تهران، ۶۸	
۶	ایوبالمشافل	ابراهیمی، ناصر	داستان بلند	روزبهان، تهران، ۶۵	
۷	آتش بیون بود		رمان چند جلدی	۶۰ - ۱۳۵	
۸	دلی سپرده به طوفان	اجباری، محمود			
۹	افسانه شجاعان	احرار، احمد	رمان تاریخی	شیاوین، تهران، ۶۵	
۱۰	بهار و خون و الیون	احرار، احمد	رمان تاریخی	شیاوین، تهران، ۶۲	
۱۱	شالین سپید	احرار، احمد			

۱۲	شیطان سبز				
۱۳	ملکه خون آشام				
۱۴	نثرهای بومیه	احمدی، احمدرضا			
۱۵	نرخت پیر و چنگل	اخوان ثالث، مهدی	(دو لقمه بلند)	بزرگ مهر، تهران، ۵۹	
۱۶	مرد آشنا	ایوب برومند، عبدالعلی	داستان بلند	۶۸	
۱۷	جنگ بولدوزر	اسدی، رضا		برگ، تهران، ۶۶	جنگی
۱۸	بازگشت از مرگ	اسدی، عبدالجبار		۶۳	جنگی
۱۹	آقای ارمغان	افراسیابی، بهرام	رمان	مؤلف، ۶۶ تهران	جنگی
۲۰	طلوع در صبح دیگر	اعرابی، حسین		۶۹	جنگی
۲۱	مخمسه	افزودی، علیرضا		۶۲	
۲۲	بافته های رنج	افغانی، علی محمد	رمان	امیرکبیر، تهران، ۵۹	جنگی
۲۳	دکتر بکاش			نگاه، چاپ چهارم ۶۸	
۲۴	سینخت			۵۹	
۲۵	شلقم میوه				
۲۶	بهشته			۶۸	
۲۷	همسفرها	افغانی، علی محمد	رمان	بی تا، تهران، ۶۷	
۲۸	شاندکامان بره				
۲۹	قره سو				
۲۸	دیگر سیاوش	الهی، اصغر			
۲۹	نمانده				
۲۹	دره چنابیان	امیرنجر، میثاق	رمان	فردوسی، تهران، ۶۶	جنگی
۳۰	ورقها		داستان بلند	امیرکبیر	
۳۱	نغمه در زنجیر		رمان		
۳۱	نغمه در زنجیر		رمان تاریخی		
۳۱	فجر اسلام				
۳۲	زنده باد مرگ	ایرانی، ناصر	رمان	سروش، تهران، ۶۲	جنگی
۳۲	راه بی کناره		داستان بلند	کاتون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، تهران، ۶۲	جنگی
۳۵	عروج		رمان		جنگی
۳۶	سختون		نوجوانان		جنگی
۳۷	راز جنگل سبز				جنگی
۳۸	تکیه بر زخم	باقری، عباسعلی	داستان بلند	آترک، مشهد، ۶۶	جنگی
۳۹	مقایسه های تهنه	بایرامی، محمدرضا		حوزه هنری، ۶۹	جنگی
۴۰	من و گل	بخردی (بانگ) محمدرضا	رمان	نشر هنر	
۴۱	بعد از عروسی	براهنی، رضا	رمان	نشر نو، چاپ ۶۱، نوشته ۵۳	
۴۲	قصه های بزرگ ما			نشر اول	
۴۳	آواز کشتگان			نشر نو، تهران، ۶۰	
۴۴	چاه به چاه		داستان بلند	نشر نو، ۶۲، نوشته ۵۲ چاپ در یک مجله خارجی ۵۳	
۴۵	رازهای سرزمین من		رمان چند جلدی	نشر ملان، تهران، ۶۶	

۴۶	موریانه	بزرگ علوی	داستان بلند	۱۳۶۸	جنگی
۴۷	بختک (مهد) بومی	بهارلو، محمد	داستان بلند	۱۳۶۹	جنگی
۴۸	سال‌های عقرب	" "	رمان	۶۹	جنگی
۴۹	مانگیم و خورشید چهر	به آذین	داستان بلند	تهران نشر نوسه ۶۹	جنگی
۵۰	حلقه "نورناهداثر	بی نیاز، فتح ...	داستان بلند	" " " " " "	جنگی
۵۱	مغنی و دست مبع	" "	رمان	تهران، اسپرک، ۶۷	جنگی
۵۲	عربی و مسای شب	پرسی پور، شهرتوش	رمان	" " " " " "	جنگی
۵۳	آخرین آموزگار	پفروسیان، وارونگر	داستان بلند	" " " " " "	جنگی
۵۴	سایه‌های رنگی برده و سبزه‌های رنگی برده	" "	" "	" " " " " "	جنگی
۵۵	سدر از یاد رفته	پورقلمی، ناصر	رمان	مروارید، ۱۳۶۰، نوشته ۳۶ نشر باران	جنگی
۵۶	فرار از زندگی	بورمیرحمده، فرحناز	داستان بلند	" " " " " "	جنگی
۵۷	آرمکها	تاجبیش، نرزل	داستان بلند	" " " " " "	جنگی
۵۸	عادت‌های غریب	ترقی، کلی	" "	" " " " " "	جنگی
۵۹	قدی اله بر غربت	" "	" "	شقایق، تهران، ۶۳	جنگی
۶۰	چمکه	توحیدوست، داوود	" "	" " " " " "	جنگی
۶۱	بازی سرنوشت	ثامن، نسرین	داستان بلند	بويا، تهران، بی تاریخ	جنگی
۶۲	تلخ و شیرین	" "	" "	چاوید " "	جنگی
۶۳	شبیفتگان محبت	" "	" "	پویا " "	جنگی
۶۴	عروس سیاهپوش	" "	" "	" " " " " "	جنگی
۶۵	کلی در شور زار	" "	" "	" " " " " "	جنگی
۶۶	چشمهای شد آلود	جلیل پور، ناصر	رمان	تبریز، جلیل پور جنگی	جنگی
۶۷	باز یافته‌های شهر دشتک	جمشیدی، مصطفی	رمان	برگ، تهران، ۷۰	جنگی
۶۸	مرغهای دریایی	" "	" "	" " " " " "	جنگی
۶۹	این سوی آب می میرد	" "	" "	" " " " " "	جنگی
۷۰	پلیکا	جمشیدی، اسماعیل	داستان بلند	ایران کتاب	جنگی
۷۱	چکش	جوایر، محمد	داستان بلند	نگاه، تهران، ۵۸	جنگی
۷۲	جامه به خواب	جولایی، رضا	" "	۶۸	جنگی
۷۳	شب ظلمانی بلند	" "	" "	۶۹	جنگی
۷۴	حدیث ترکشان	" "	" "	" " " " " "	جنگی
۷۵	حکایات سلسله پشت کمانان	جولایی، رضا	داستان بلند	مؤسسه گسترش فرهنگ و مطالعات	جنگی
۷۶	کهنه و نو	جمال زاده، قنبرعلی	" "	" " " " " "	جنگی
۷۷	اگر برنجها رنگ نگیرد	جرانگی، رحیم	" "	رشت، رحیم جرانگی	جنگی
۷۸	از زخم زمین	جرانگی، رحیم	" "	" " " " " "	جنگی
۷۹	ناله آتینه	چهل‌من، امیرحسین	رمان	به ننگار، تهران، ۶۹ مؤلف ۱۳۷۰	جنگی
۸۰	فصحه نشیانی	حسام، محسن	داستان بلند	" " " " " "	جنگی
۸۱	ملاقاتیها	حسام، محسن	داستان بلند	شورا، تهران، ۵۹ چکیده، تهران، ۵۹	جنگی
۸۲	بیکار سرنوشت	حکیمی، محمود	داستان بلند	جهان آراء، تهران بی تاریخ	جنگی
۸۳	طاغوت در یک جزیره ناشناس	حکیمی، محمود	داستان بلند	جهان آراء، تهران بی تاریخ	جنگی
۸۴	آب تلخ	خادم، حسن	داستان بلند	جهان نما، تهران	جنگی
۸۵	ایلیانوس سوّم	خادم، حسن	داستان بلند	بی تاریخ	جنگی
۸۶	پرواز خنجر	خادم، حسن	داستان بلند	نشر جهان نما، بی تا	جنگی
۸۷	سوسک پرنده	خادم، حسن	داستان بلند	مطبوعاتی علمی، تهران ۶۹	جنگی
۸۸	طاعون زمین	خادم، حسن	رمان	دی، تهران، ۶۸	جنگی
۸۹	غار آسمان	خادم، حسن	رمان	مطبوعاتی علمی، تهران بی تا	جنگی
۹۰	مشمول مرگ	خادم، حسن	رمان	نشر، دی، تهران، ۶۹	جنگی
۹۱	جنگ کی تمام می شود	خاکسار، نسیم	" "	" " " " " "	جنگی
۹۲	گامهای پیوید	خاکسار، نسیم	رمان	ققنوس، تهران، ۶۰	جنگی
۹۳	روشنگر کوچک	خاکسار، نسیم	داستان بلند	۵۹ نویسنده، تبریز	جنگی
۹۴	همسفر	خاکیه، پرویز	داستان بلند	۶۹	جنگی
۹۵	چشمه زنده است	خرمالی، هادی	داستان بلند	سپاه پاسداران	جنگی
۹۶	نفر پانزدهم	خسروشاهی، جهانگیر	داستان بلند	۶۹	جنگی
۹۷	سفرده ها و پروانه ها	خسروشاهی، جهانگیر	داستان بلند	" " " " " "	جنگی
۹۸	ترکه های درخت آبیانو	خلیلی، اکبر	رمان	امیرکبیر، تهران، ۶۸	جنگی
۹۹	چرا بی شاهزاده می شود	خلیلی، اکبر	رمان	کفایم، ۶۸، تهران	جنگی
۱۰۰	خوشستان بدست	خوش سخن، علی	داستان بلند	اعلمی	جنگی
۱۰۱	حاصل عمر	دادالهی، رضا	داستان بلند	" " " " " "	جنگی
۱۰۲	بشت دیوار	دامور، محمدعلی	داستان بلند	پویان، تهران، ۵۸	جنگی
۱۰۳	کاهکلی	" "	" "	" " " " " "	جنگی
۱۰۴	نسیمی در کویر	دانش آراسته، مجید	رمان	۵۸	جنگی
۱۰۵	سفالهای ببری	درویشیان، علی اشرف	رمان چهارجلدی	اسپرک، تهران، ۷۰	جنگی
۱۰۶	سلول ۱۸	درویشیان، علی اشرف	داستان بلند	نگاه، تهران، ۵۸	جنگی
۱۰۷	سلاخ ها	نوستاد، فریدون	داستان بلند	۵۸	جنگی
۱۰۸	جای خالی سنج	دولت آبادی، محمود	رمان	آگاه، تهران، ۵۸	جنگی
۱۰۹	کلیدر	دولت آبادی، محمود	رمان نه جلدی	فرهنگ معاصر، چاپ ششم، ۶۸	جنگی
۱۱۰	روزگار سپری شده مریم سالخورده	دولت آبادی، محمود	رمان	" " " " " "	جنگی
۱۱۱	رقص رنج	ذاهر، محمدرضا	رمان	کتابستان، مشهد، ۶۸	جنگی
۱۱۲	سپیده	راستی، مرتضی	داستان بلند	امیرحسین، تهران، ۶۰	جنگی
۱۱۳	ان زخم زمین	راشدان، علی اصغر	رمان	کوبین، تهران، ۷۰	جنگی
۱۱۴	فانوس	رحمانیان حقیقی، عبدالکریم	رمان	فردوسی	جنگی
۱۱۵	قلبهای تنها	رفنما، فریده	" "	افشار	جنگی
۱۱۶	با مرثیه ای	" "	" "	" " " " " "	جنگی
۱۱۷	بر مرگ آرزوها	روائی پور، منیرو	رمان	نشرخانه آفتاب، تهران، ۶۸	جنگی
۱۱۸	اهل غرق	روائی پور، منیرو	رمان	شویا، ۶۹، نویسنده، تهران، ۶۹	جنگی
۱۱۹	دل فولاد	روائی پور، منیرو	رمان	" " " " " "	جنگی
۱۲۰	نسترنها بر شانه بیوز	روشن زاده، پیمانها	رمان	" " " " " "	جنگی
۱۲۱	در روزهای طولانی	رئیس، رضا	" "	۷۰	جنگی
۱۲۲	مهاجر کوچک	رهگذر، رضا	" "	" " " " " "	جنگی
۱۲۳	کابوس اقبلی	زاهدی، پرویز	رمان	خانه ادبیات و هنر کودکان	جنگی
۱۲۴	برفریزان زهران	زمانی نیا، مصطفی	داستان بلند	چکامه، تهران، ۶۹	جنگی
۱۲۵	راه دراز استانبول	زمانی نیا، مصطفی	داستان بلند	تهران، ۶۱	جنگی
۱۲۶	کوچ اسماعیل	زمانی نیا، مصطفی	رمان	تهران، ۶۳، پاملرکار، ۶۲، تهران	جنگی

۱۶۵	نخلهای بی سر	فرست. قاسمعلی	رمان	اشجار کتاب، تهران، ۶۳	جنگی
۱۶۶	در پس پرده	فرخزاده، پوران	رمان	جام، تهران، ۶۹	جنگی
۱۶۷	بر پس تپه و آتش و باد	فرخزاده، پوران	رمان	۱۳۷۰	
۱۶۸	سیاه چمن	فردی، امیرحسین	رمان	کیهان، تهران، ۶۶	
۱۶۹	آشیانه در مه	فردی، امیرحسین	داستان بلند نوجوانان	نهاد هنر و ادبیات ۶۸	
۱۷۰	زمستان ۶۲	فصیح، اسماعیل	رمان	نشر نو، تهران، ۶۶	جنگی
۱۷۱	لویا در الغما	فصیح، اسماعیل	رمان	نشر نو، تهران، ۶۲	جنگی
۱۷۲	داستان جاوید	فصیح، اسماعیل	رمان	نشر نو، تهران، ۶۹	
۱۷۳	درد سیاوش	فصیح، اسماعیل	رمان	نشر نو، تهران، ۶۵	
۱۷۴	شهباز و جلدان	فصیح، اسماعیل	رمان	صفا عیاشیه ۶۶	
۱۷۵	باران هستی	فلاحیان، سوری		مصنف	
۱۷۶	زار	قاسمی، محمد			
۱۷۷	دکتر و بیمار	قنی، امید			
۱۷۸	اگر ماه بالا بیاید	کیبیری، آریا	رمان	نچوا، تهران، ۶۹	
۱۷۹	بر جست و جوی	گیته، مرتضی	داستان بلند	فردوسی، تهران، ۷۰	
۱۸۰	طوفان حوادث	بهتان دینی، غلامرضا		مصنف	
۱۸۱	رقسمی چنین...	کریمی، مهناز		۱۳۷۰	
۱۸۲	کمال عشق	کمال، احمد		احمدکمال	
۱۸۳	محاق	کوشان، منصور	داستان بلند	نشر شیوا، تهران، ۶۹	جنگی
۱۸۴	فواص و ماهی	کیانوش، محمود	رمان	شیاهنک، تهران، ۶۹	
۱۸۵	لحظه ما	کلابره ای، محمود		کیهان	
۱۸۶	پرستو	کلابره ای، محمود	داستان بلند (مجموعه)	ایران یاد	جنگی
۱۸۷	دال	کلابره ای، محمود	رمان	آلاره، تهران، ۶۵	
۱۸۸	سونوخت بچه شرون	کلابره ای، محمود	رمان	کلبتی، تهران، ۶۳	
۱۸۹	سجرای سرد	کلابره ای، محمود	داستان بلند	ایران یاد، تهران، ۶۲	
۱۹۰	اسماعیل، اسماعیل	کلابره ای، محمود	داستان بلند نوجوانان	کانون پرورش فکری، تهران، ۶۰	جنگی
۱۹۱	خروس	گلستان، ابراهیم			
۱۹۲	حدیث ماهیگیر و دیو	گلشیری، هوشنگ	داستان بلند	آگاه، تهران، ۶۳	
۱۹۳	آیینته های دربار	گلشیری، هوشنگ	داستان بلند	فیولفر، تهران، ۶۳	جنگی
۱۹۴	طلوع در مغرب	گل محمدی، رحیم	داستان بلند		
۱۹۵	مستاجر	گویه، کامپوزیا	داستان بلند	مؤلف، تهران، بی تا	
۱۹۶	گوز	گویه، کامپوزیا	رمان	ادیب، تهران، ۶۸	جنگی
۱۹۷	حضر دل	گویان، عبدالله	داستان بلند	حوزه هنری، تهران، ۶۹	
۱۹۸	مرگ و حیات	لاهوئی، صدرا	داستان بلند	نشر هنر اسلامی، تهران، ۶۷	
۱۹۹	خاطرات یک سنگ	ماکو تکیان، آرژاک		مؤلف	
۲۰۰	نقش پنهان	محمدعلی، محمد	رمان	۱۳۷۰	
۲۰۱	رعد و برق بی باران	محمدعلی، محمد	داستان بلند	بزرگمهر، تهران، ۷۰	
۲۰۲	داستان یک شهر	محمود، احمد	رمان	نشر امیرکبیر، تهران، ۶۰	
۲۰۳	بازگشت (از مجموعه) نیدان	محمود، احمد	داستان بلند		
۲۰۴	زمین سوخته	محمود، احمد	داستان بلند	نشر نو، تهران، ۶۱	جنگی

۱۲۴	یک شب ماه میاد	زمانی نیا، مصطفی	داستان بلند	آگاه، تهران، ۶۹	جنگی
۱۲۵	مگر به ماه بباید	زمانی نیا، مصطفی	رمان	بخش آگاه، (مؤلف)	جنگی
۱۲۶	بازگشت	زنده، حسین			
۱۲۷	مرواریدخاتون	ساری، فرشته	رمان	ناشر نویسنده، تهران، ۶۹	
۱۲۸	غریبه در شهر	ساعدی، فلاح حسین	رمان	اسپرک تهران، ۶۹	
۱۲۹	گورستان	سبحانی، رضا	رمان	مؤلف	جنگی
۱۳۰	ناگهان سیلاب	سحابی، مهدی	رمان	انقباض تهران، ۶۸	
۱۳۱	بیمایر نقابان	سرایری، ایرج	رمان تاریخی	مؤلف، تهران، بی تا	
۱۳۲	مبنا و پلنگ	سیف، هادی	رمان	مؤسسه فرهنگی جهانگیری، تهران، ۶۸	
۱۳۳	تاقچه چنابافته	شاهانی، خسرو	رمان	نشر تهران، تهران، ۶۹	
۱۳۴	نفسها و هوسها	شاه بهاری، رضا	رمان	توسن، تهران، ۶۸	جنگی
۱۳۵	گرم بر فخته سنگ	شاهرخی، علی	رمان	مؤلف	
۱۳۶	نان و آفتاب	شاهین پور، ناصر	داستان بلند	نشر اسفار، تهران، ۶۴	
۱۳۷	کشتی بهلو فرشته	شجاعی، سیدمهدی	داستان بلند	جوان، تهران، ۶۹	
۱۳۸	لهللهای تکراری	شریف، محسن	داستان بلند	نوشتار، تهران، ۷۰	
۱۳۹	یلدا یلدا	شمسی راه، لطف الله	رمان	تیریز، مؤلف	
۱۴۰	سه هزار و یک شب	شهاب، فروغ	رمان	نشر کتابسرا، تهران، ۶۸	
۱۴۱	طبل آتش	شیرزادی، علی اصغر		۱۳۷۰	
۱۴۲	گلدر کته	صنابری، رضا	داستان بلند	آاره، گل فرهنگ و ارشاد اسلامی مشهد، بی تا	
۱۴۳	لیلا در نصف جهان	صنابری، بری		۱۳۷۰	
۱۴۴	فقط عشق می تواند	صاعدی، عبدالله		نور غاطمه	
۱۴۵	سوار سرنوشت	صدالت نژاد، جمشید	مؤلف		
۱۴۶	پرورزی عشق	صدالت نژاد، جمشید	مؤلف		
۱۴۷	مرغ آیین	طاهباز، سیروس		۱۳۶۰	
۱۴۸	گرگهای پیر	طه، احمد	رمان	مؤلف	
۱۴۹	رحمان در راه	طالبی، فرامرز	رمان	پویش، تهران، ۵۷	
۱۵۰	چهره خانه	طبری، احسان	رمان	۵۸	
۱۵۱	خانواده پرومند	طبری، احسان	رمان	آفآ، تهران، ۵۸	
۱۵۲	سفر جادو	طبری، احسان	رمان	آفآ، تهران، ۵۸	
۱۵۳	دهه نخستین	طبری، احسان	رمان	آفآ، تهران، ۵۸	
۱۵۴	پنجابه	طبری، احسان	رمان	۱۳۶۰	
۱۵۵	راندۀ ستم	طبری، احسان	داستان بلند	آفآ، تهران، ۵۸	
۱۵۶	چشمان قهرمان	طبری، احسان	رمان	۱۳۶۰	
۱۵۷	باز است				
۱۵۷	منش رجب	عباسپور، شمیچانی	رمان	توسن	
۱۵۸	همراه آفتاب	عزیزی، محمد	داستان بلند	شیاهنک، تهران، ۵۸	
۱۵۹	دو منظره	علیزاده، غزاله	داستان بلند	فاریاب، تهران، ۶۳	
۱۶۰	سرود مردان آفتاب	عیدان، غلامرضا		حوزه هنری، تهران، ۶۸	جنگی
۱۶۱	پرواز آرنشما	غفارزادگان، داوود	داستان بلند	برگ، تهران، ۶۹	
۱۶۲	سرنوشت بهروز خانم	فاروقی، فواد	رمان	رسام	
۱۶۳	کوکب و طوفان	فتاحی، حسین	داستان بلند	برگ، تهران، ۶۵	
۱۶۴	آتش در خرمن	فتاحی، حسین	رمان	امیرکبیر، تهران، ۶۷	جنگی



۲۰۵	سفر	مصعود احمد		
۲۰۶	شب بلخ	مجابی، جواد	رمان	اسپرک، تهران، ۶۹
۲۰۷	شهرستان	مجابی، جواد	رمان	تندر، تهران، ۶۶
۲۰۸	نخل امید	مختاری، ملک	داستان بلند	وحید، تهران، بی تا
۲۰۹	باغ بلور	مخملیاف، محسن	رمان	برگه، تهران، ۶۵
۲۱۰	حوض سلطون	مخملیاف، محسن	رمان	حوزه هنری، تهران، ۶۳
۲۱۱	یالون مهتا	مدرس صادقی، جعفر	رمان	اسپرک، تهران، ۶۸
۲۱۲	نمایش	مدرس صادقی، جعفر	داستان بلند	۵۹
۲۱۳	سفر کسرا	مدرس صادقی، جعفر	رمان	ایجاد، تهران، ۶۸
۲۱۴	کله اسپ	مدرس صادقی، جعفر	رمان	نشر نو، تهران، ۶۲
۲۱۵	کاو خوشی	مدرس صادقی، جعفر	رمان	
۲۱۶	ناکجا آباد	مدرس صادقی، جعفر	رمان	نشر نو، تهران، ۶۹
۲۱۷	آداب زیارت	مدرس، تقی	رمان	نیلوفر، تهران، ۶۸
۲۱۸	کتاب آرمهای غایب	مدرس، تقی	رمان	بزرگمهر، تهران، ۶۸
۲۱۹	در مزرعه نور	منش جمعی، مستنزل		نوید
۲۲۰	داستان آن خمره	مرادی کرمانی	رمان	کتاب سحابه، تهران، ۶۸
۲۲۱	جزیره	مسجدی، پرویز		۱۳۵۸
۲۲۲	غمه ای از درهما و تلاشها	مشایخی، مهدی		نشر موسوی
۲۲۳	در انتظار شهادت	مشایخی، مهدی	داستان بلند	موسوی، چاپ سوم، تهران، ۶۳، جنگی
۲۲۴	عشق و جسارت	مشکری، محمود	داستان بلند	جاوید، تهران، ۶۱
۲۲۵	مولود بی گناه	مشکری، محمود	داستان بلند	جاوید، تهران، بی تا
۲۲۶	آقا شحمت	مطیعی، منوچهر	رمان	نشر مجره، تهران، ۶۵
۲۲۷	آقا مهدی	مطیعی، منوچهر	رمان	نشر مجره، تهران، ۶۶
۲۲۸	میراث	مطیعی، منوچهر	رمان	نشر مجره، تهران، ۶۵
۲۲۹	گل آقا	مطیعی، منوچهر		نشر خانه
۲۳۰	سومونی مردگان	معروفی، عباس	رمان	نشر گرو، تهران، ۶۸
۲۳۱	بهاول عالی	معصومی، رضا		کلی
۲۳۲	بالتر از عشق	منصوری، پری	داستان بلند	شهابنگ، تهران، ۷۰
۲۳۳	نوشدارو	مؤذنی، علی		۱۳۷۰
۲۳۴	خانه ایر و باد	مولوی، فرشته	رمان	نشر شیوا، تهران، ۶۹
۲۳۵	حیث بومن	میاندوکی - س	رمان تاریخی	امیرکبیر، تهران، ۶۳
۲۳۶	خانه سفید	میاندوکی - س	داستان بلند	نشر بهاران، تهران، ۷۰
۲۳۷	آتش در آتش	میرصادقی، جمال	داستان بلند	طوس، تهران، ۶۳
۲۳۸	کلافها و آتمها	میرصادقی، جمال		۱۳۶۸
۲۳۹	بادها خبر از تغییر فصل می داند	میرصادقی، جمال	رمان	شهابنگ، تهران، ۶۳
۲۴۰	چشمه مروارید	میرکیانی، محمد	داستان بلند	پیام آزادی، تهران، ۶۸
۲۴۱	سایه های کاشته	نامور، رحیم	رمان	جهان کتب، تهران، ۶۹
۲۴۲	چرخ سنگی	نرسی، جمشید	رمان	شیاوزی
۲۴۳	تذکره ایللیات	نسیمی، خسرو	رمان	نشر الهال، تهران، ۶۸
۲۴۴	خبر آن سالها	نسیمی، خسرو	رمان	تجربش، تهران، ۶۲
۲۴۵	رهس رنج	نسیمی، خسرو	رمان	کمانگیر، تهران، ۵۹
۲۴۶	مرگ پلنگ	نسیمی، خسرو	رمان	اطلس، تهران، ۶۳
۲۴۷	یقه چرکین ها	نسیمی، خسرو	رمان	تجربش، تهران، ۶۳

۲۴۸	وداغ: میثاق	نورآتر، حسن	رمان	حسن نورآتر
۲۴۹	بی سرپرستان	نصیری، قنسی	داستان بلند	نشر شایق، تهران، ۶۱
۲۵۰	بازی سرنوشت	ورسته، محمدامان	رمان	عطائی
۲۵۱	آوای زنگوله ها	وحیدی، حسین	رمان	کتاب سرا
۲۵۲	غریبه ها و جوخه	ولی زاده (العداله)	رمان	بوعلی
	انعام	علی		
۲۵۳	فیل بر تاریکی	هاشمی نژاد، قاسم	رمان	۵۸
۲۵۴	بازگشت از مرگ	هشترودی، سیدیا سر		جنگی ۶۳
۲۵۵	ماهی در خاک هم زندگی می کند	منربخش، مینا	رمان	مینا هنربخش

داستان نویسان و نگرش به جنگ

گرچه رمانها و داستانهای بلند جنگ را با توجه به خصوصیات متفاوتی همچون نوع مخاطب، زمان نگارش، محل وقوع حوادث داستانی، زاویه دید و... می توان طبقه بندی کرد، ولی همان گونه که در مقدمه نوشتار آمد، در این مقاله، تنها سه نوع نگرش متصور (مثبت، منفی و تلفیقی از این دو) به جنگ بررسی می شود.

نویسندگانی^(۱) که آثار جنگی شان، (بین سالهای پنجاه و نه تا هفتاد)، در این مجال بررسی می شود، عبارتند از احمد محمود، ی- میاندوکی، پری منصوری، ناصر جلیل پور، رضا شاه بهاری، مهدی سحابی، سیروس طاهباز، عبدالله گیویان، جهانگیر خسروشاهی، محمود گلادبره ای، رضا رهگذر، غلامرضا عیدان، رنجبر گل محمدی، حسن خادم، منیرو روانی پور، مصطفی زمانی نیا، منصور کوشان، جعفر مدرس صادقی، محسن مخملیاف، تقی مدرس، جواد مجابی، اسماعیل فصیح، قاسمعلی فراست، اکبر خلیلی، میثاق امیرفجر، ناصر ایرانی، منیژه آرمین، محمدرضا یابرامی و حسین فتاحی. البته نویسندگان دیگری نیز داستانهایی بلندی از جنگ نوشته اند که در اینجا تنها به ذکر نامی از ایشان بسنده می شود. داستان نویسانی چون: علیرضا افزودی، رضا رئیس، هادی خرمالی، حسین اعرابی، سیدیا سر هشترودی، عبدالجبار اسدی و نسیم خاکسار.

عناصری که در تقسیم بندی محتوایی نگارنده مورد نظر بوده، از این قرار است: نوع شخصیتهای اصلی

داستان، برخورد مردم با جنگ، چگونگی وقوع حوادث داستانی، چگونگی طرح شعار و پیام نهایی داستان و... اگر بخواهیم دقیق‌تر به رمانها و داستانهای بلند جنگ و پدیدآورندگان آنها نگاه کنیم، باید تقی مدرس، جواد مجابی و مهدی سبحانی را در نزدیکترین نقطه به دیدگاه منفی آنها به جنگ قرار داد و اسماعیل فصیح، منصور کوشان، منیرو روانی پور را در دورترین نقطه آن. منیرو روانی پور، تقریباً با بی‌اعتنایی به جنگ نگریسته و کوشان منگ جنگ شهرهاست. فصیح، گرچه نمی‌تواند خواست درونی خود را مبنی بر ایمان به ویرانگری جنگ پنهان کند، اما دیدش به رزمندگان، دید پدری دلسوز به فرزندی نادان است که خودکشی را انتخاب کرده و مرگ را به زندگی ترجیح داده است؛ در حالی که مجابی و مدرس جنگ و رزمندگان را سمی مهلك برای جامعه می‌دانند.

نگاه شخصیت‌های اصلی رمانهای «شب ملخ» و «آداب زیارت» و «ناکهان سیلاب» به حاکمیت، نگاه بدبینانه یک ایرانی‌بیگانه با نظام حاکم است، در حالی که نگاه «زمستان ۶۷»، «ثریا در اغما» و «دل فولاد» نگاه دلسوز یک هم‌وطن انگاشته می‌شود.

در آن سوی خط نیز همه دیدها به جنگ، به یک اندازه مثبت نیست، گرچه همه نویسندگان خوش بین به جنگ، آن را نعمتی الهی دانسته‌اند ولی دید محمدرضا بایرامی، مصطفی زمانی نیا، رنجبر گل محمدی، قاسمعلی فراست و ناصر ایرانی، با نگاه میثاق امیرفجر، منیژه آرمین، جعفر مدرس صادقی، سیروس طاهباز و محمود کلابدیه‌ای یکی نیست. دسته اول از خوش بین‌ها، نزدیکترین دیدگاه را به نقطه ادامه خوش بینانه جنگ و نپرداختن به موارد جنبی دارند، در حالی که دسته دوم، خود را به نگاه سوم، نزدیکتر می‌کنند و خصوصاً جعفر مدرس صادقی، گرچه پیام همراه شدن با سربازان را در دل رمان خود دارد، ولی شخصیت کسرا، با شخصیت‌های «عروج» و «نخلهای بی‌سر»، تضادهای اساسی دارد. همچنین وقتی که فراست از سیاست می‌گوید، افکارش با عقاید طاهباز و کلابدیه‌ای همخوانی ندارد.

ناصر ایرانی اعتقاد راسخ دارد که تا خداوند نخواهد، هیچ اتفاقی نمی‌افتد. به همین دلیل در هر دو داستان «راه بی‌کناره» و «عروج» استدلال رزمندگان در رفتن به استقبال خطر این است که تقدیر هر چه باشد ما نمی‌توانیم

آن را عوض کنیم و اگر قرار باشد کشته شویم، اگر در زیرزمین خانه نیز پنهان شویم، باز هم مرگ به سراغ ما خواهد آمد.

فضای داستان بلند «عقابهای تپه شصت» نیز جز فضای پاک جوانان رزمنده نیست. فراست نیز اگر چه به زحمت جنگزده‌ها را تا تهران می‌کشاند، اما خانواده‌ای که او پرداخته است، مشکلات چندانی سر راه ندارد. شکر می‌کند و می‌گذرانند، ولی میثاق امیرفجر، گرچه جنگ را تحمیلی و وقوع آن را اجتناب‌ناپذیر می‌داند، از ادای این حرف نیز نمی‌گذرد که ادامه جنگ یعنی تزیق کثیف‌ترین خون به پیکره اجتماع. منیژه آرمین هم گرچه روش ادامه مبارزه را پذیرفته، اما خانواده جنگزده را به حجره تاجر بازاری کثیفی می‌کشاند، دخترک خانواده را مبتلا به سل می‌کند، و بر سر راه دختر جوان خانواده، چاه هولناک انحراف را می‌کند.

چهار کتابی که در دسته نگاه سوم قرار گرفته‌اند، هر کدام دنیای خاص خود را دارند و زمان نگارش هر یک از عوامل اساسی تفاوت‌های آنهاست. «زمین سوخته» زاینده اولین سال جنگ است؛ نگاه شتابزده نویسنده مطمئناً در مقطع اولین ماه‌های جنگ زندانی است. احمد محمود، «زمین سوخته» را تحت تاثیر روزهای شور و هیجان، آتش و خون و غارت شهرها نگاشته است. نگاه او نگاه یک ایرانی است که می‌خواهد از میهن خود دفاع کند و طبعاً با جنگ سر سازگاری ندارد. ویرانگری این غول مهیب را به تصویر کشانده است، اما در برابر خبرهای تلخ، تسخیر شهرها و روستاهای میهن و اسارت زنان و دختران بی‌گناه، بی‌اعتنا نمی‌نشیند. زمانی که محمود زمین سوخته را نوشت، هنوز خرمشهر در اشغال دشمن بود. به معلولین جنگ، جانباختگان نمی‌شد و آنان آن زمان در بیمارستانها و آسایشگاهها، بستری بودند یا اگر به خانه بازگشته بودند، ضرورت تنفس فضای شهر را حس نکرده بودند. کودکان شهدا و همسران و مادران و برادران و به نسی خانواده‌های شهدا هنوز تعدادی اندک از مردم میهن را تشکیل می‌دادند، اما مخملباف وقتی «باغ بلور» را نوشت، جانباختگان نه در آسایشگاهها که در خیابانها بودند، آنان نگران ادامه راه بودند، و خانواده‌های شهدا و تحصیلکرده‌های جامعه شاهد بازگشت سرمایه داران بودند و فضای سیاسی کشور تغییر کرده بود. پس نوشتن از



جنگ، در «باغ بلور» یعنی قبول واقعیت چند ساله جنگ و نوشتن «زمین سوخته» یعنی گوشه چشمی به چند ماه مقاومت در شهر اهواز. «یه شب ماه میاد» هم تحت تاثیر زمان پرداخت خود است (آخر جنگ). اما «خانه سفید» ی - میاندوآبی تحلیلی از مجاهدتها و رشادتهای گروهی عظیم از مردم در مقابل راحت طلبی عده ای قلیل است. میاندوآبی در حقیقت مروری بر تاریخ انقلاب اسلامی از آغاز تا جنگ شهرها دارد. او آینده محتوم خانواده های فقیر رزمندگان را در مدار بسته جامعه سرمایه داری رقم زده است. زمان پرداخت داستان، سالهایی است که زمزمه بازگشت بعضی سرمایه داران به واقعیت پیوسته؛ در حقیقت حسن ختام آن همه حرف از گنج و رنج، با این کلام پیوند خورده که بهای جنگ را نیز فقرای جامعه می پردازند؛ همچنان که بهای انقلاب را طبقه ضعیف و متوسط پرداخت و حالا مدیره مدرسه که نماینده قشر تحصیلکرده آن خون داده هاست، هیچ کاری از دستش بر نمی آید، جز مشاهده آن دور تکراری.

هر یک از این سه دسته داستان و رمان به رغم تفاوتهایی که نسبت به یکدیگر دارند، گاه نکات اشتراک زیادی آنها را به هم نزدیک می کند که نشاندهنده همسانی تفکر هر دسته در بیان حرف نهایی خویش است؛ مثلاً دو کتاب «آداب زیارت» تقی مدرسی و «زمستان ۶۲» اسماعیل فصیح، گرچه از نظر شیوه پرداخت و زبان با هم تفاوتهایی اساسی دارند، اما به لحاظ محتوا، دارای شباهتهای بسیار هستند. در هر دو کتاب یک پدر تحصیلکرده اعدامی نقش دارد؛ آقای شایان در «زمستان ۶۲»، دبیرکل حزب رستاخیز خوزستان بوده، اما به تحریک ابوغالب مذهبی، در اوایل انقلاب اعدام شده است و سرهنگ رازی نیز در «آداب زیارت» در اولین روزهای پیروزی انقلاب، بی گناه اعدام شده؛ یعنی سرمایه های فکری و پشتوانه های روحی دو خانواده از بین رفته است. در هر دو رمان «زمستان ۶۲» و «آداب زیارت»، یک شهید باسواد و روشنفکر خلق شده است. اسماعیل فصیح، دکتر منصور فرجام، متخصص کامپیوتر را به جبهه می کشاند تا به شهادت برسد و تقی مدرسی نیز بهترین شاگرد دوران تدریس پروفسور هادی بشارت را در جبهه به قتلگام می فرستد. یعنی که سرمایه های فرهنگی این آب و خاک، تبدیل به خاک می شوند. در هر دو کتاب، با شهادتی

مواجه هستیم که نه به خاطر هدفهای رایج جنگ که با تکیه بر مسائل خاص خودشان به جبهه می روند. منصور فرجام به دلیل کمک در وصال دو دلداده و البته با اعتقاد ضمنی به جنگ، به سوی جبهه ها روی می آورد؛ و مهرداد رازی برای دیدن سرزمین باستانی بین النهرین و تحت تاثیر پروفسور بشارت به جبهه رهسپار می شود.

اسماعیل فصیح در مقایسه با مجابی و مدرسی موفق تر است. زبان او زبانی روان، واضح، غنی و داستانی است. حوادث و بحرانهای در «زمستان ۶۲»، خواننده را پایه پای خود و با شتاب، به اوج می کشاند. اما در «آداب زیارت» این گونه نیست، زمان و مکان در «زمستان ۶۲»، به زیبایی توصیف شده است، اما تقی مدرسی در انجام این کار ناتوان بوده است.

از نظر چگونگی استفاده از زاویه دید (راوی)، شیوه استفاده منیرو روانی پور از زاویه دید سوم شخص محدود، موفق تر نشان می دهد. نویسنده در «دل فولاد» با القای احساس خود، زمانی لطیف با پیامی مشخص خلق کرده است.

الف - رمانها و داستانهای بلند منفی نگر (بدبین به جنگ)

در این بخش هشت کتاب، از هفت نویسنده معاصر، مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. از این کتابها، جنگ درونمایه اصلی «زمستان ۶۲»، «آداب زیارت»، «شب ملخ»، «محاق» و «ناگهان سیلاب» است. کتابهای «ثریا در اغما»، «بالا تر از عشق» و «دل فولاد» جنگ را در حاشیه حوادث اصلی خود قرار داده اند اما جنگ شهرها، اغلب این داستانها را تحت تاثیر قرار داده است.

۱- زمستان ۶۲ (۳)

خلاصه: در «زمستان ۶۲» دکتر منصور فرجام، به اهواز می رود تا مرکز کامپیوتر را برای شرکت نفت راه اندازی کند. این تحصیلکرده در آمریکا، طی سفر خود با جلال آریان، استاد بازنشسته دانشکده نفت آبادان - که برای یافتن یک بسیجی، (پسر مستخدمش)، به اهواز آمده - آشنا می شود.

زندگی این دو به هم گره می خورد، اولی درگیر مسائل سطحی اداره می شود و شعارگرایی، سخت گیری گزینش و امتحانات ایدئولوژیک، او را از هدف اصلی اش دور می کند.

ده سال
رمان و
داستان بلند
جنگ

جلال آریان نیز با مریم شایان (که با یک کارمند حزب الهی شرکت نفت درگیر است) آشنا می شود.

دکتر منصور فرجام به جای سربازی که دل به دختری داده، به جبهه می رود و شهید می شود. جلال آریان هم که در سفرش به اهواز، با دکتر فرجام همراه بوده، با پسر مستخدمش - ادریس - که در جنگ معلول شده، به تهران بازمی گردد.

تحلیل متن (از صفحات ۱۲ تا ۱۵)

«دو نگهبان ریش دار جلوی در هتل ما را برانداز می کنند. سلام و علیک می کنند. راه می دهند. قیافه ها نمی خورد که آمده باشیم هتل را منفجر کنیم. اما ماجرا به اینجا می رسد که برای دکتر منصور فرجام در هتل فجر از طرف امور مسافرت شرکت نفت یا از طرف تجهیز و آموزش نیروی انسانی، یا از طرف هیچ جای دیگر جا رزرو نشده...»

جمله 'دو نگهبان ریش دار، جلوی در هتل ما را برانداز می کنند، سلام و علیک می کنند. راه می دهند...' خاستگاه اجتماعی-سیاسی راوی و نگاه او را به جامعه، بیان می کند. ریش دار بودن دو نگهبان که از نظر راوی (جلال آریان) عجیب می نماید، در دی ماه سال ۶۲، آن هم در هتلی که هنوز برای جلال آریان معلوم نشده که دو طبقه اش دست سپاه است و سپس نگاه منفی به قضایا، در مورد یکی دیگر از کارکنان هتل که درباره آنها جاسوسی می کند، نشاندهنده تضاد افکار جلال آریان است. همین تنشها بعداً باعث بروز حوادث دیگری می شود. در ادامه داستان، به سبب فشاری که سیستم حاکم بر جامعه، بر مریم شایان می آورد، جلال آریان، مجبور به عقد مریم شایان شده و بمب هم تقریباً به همین دلیل کنار ماشینش منفجر می شود. همه اصرار جلال آریان نیز برای قانع کردن منصور فرجام در نرفتن از ایران ناشی از اعتقاد این استاد بازنشسته به عدم کارآیی نیروهای متخصص در ایران است.

برای یافتن تضادهایی که در «زمستان ۶۲» طرح شده، قطعه دیگری از کتاب را بررسی می کنیم: (صفحات ۱۲۷ تا ۱۳۱)

«در این مرکز آموزش تکنولوژی کامپیوتر دست آوردهای چندانی ظهور نکرده، جز اینکه به دستور برادر فارسی توالتهای تمام طبقات را خراب کرده اند.

قسمتهای نشیمن و...»

در این متن نیز تضاد، به وضوح به چشم می خورد: تضاد بین سیستمی که خام و جوان است، به ظواهر چسبیده، اصل را رها کرده و فرع را محکم گرفته است، با انسانی که برای انجام کارهای زیربنایی چون راه اندازی مرکز کامپیوتر آمده و سرشار از نیروست. فرجام اولاً با خود و گذشته خود درگیر است و قصد دارد کار در میهن اسلامی را جایگزین این خلأ کند؛ اما محیط کاری نیز خود تضاد دیگری پیش می آورد.

دکتر منصور فرجام بر دیوارها، برنامه ریزیها، طرحها، نقشه ها و چارتهای تشکیلاتی مرکز کامپیوتر را آویزان می کند. سیستم حاکم بر مرکز کامپیوتر شعارهای جنگ جنگ تا پیروزی و ما آمریکا را زیر پا می گذاریم، را نصب می کند. دکتر منصور فرجام در انتظار سیستمها و لوازم و وسایل کامپیوتر و... است؛ نظارت حاکم بر مرکز، مشغول ایجاد نمازخانه و خراب کردن توالتهای فرنگی و در حال ساخت مستراحهای ایرانی است. دکتر منصور فرجام، خواهان استخدام کادری است که دوره های تخصصی زبان و دوره های آموزش فورترن و میکرو کامپیوتر را آموزش بدهند و یا حداقل بلد باشند. در عوض مدیریت حاکم، نیروهای متعهد به اصطلاح صفرکیلومتر را تحویل می دهد که تخصصشان شعرنویسی است: «... برادر فرجام، عطف به مذاکرات فیما بین... این برادران ایثارگر قرار است در آینده نزدیک در شرکت کاسما شروع به کار کرده و ان شاء الله تعالی قرار است به لندن اعزام گردند. ضمناً برادر متعهد کرباسی نیز که از معلمین زبان با سابقه شهر اهواز هستند خدمت شما خواهند رسید و به طور موقت (ساعتی) تدریس این کلاس را به عهده خواهند گرفت. کتاب هم با خودشان خواهند آورد...» ص ۱۳۱.

جهان بیگتری نیز به عنوان تپیه فرصت طلب و دو دوزه باز خلق شده است. او از آن دسته کارمندهایی است که می داند بعد از انقلاب برای پیشرفت و ترقی چه لباسی بپوشد، چگونه حرف بزند، چگونه رفتار کند و چطور به مسائلی که قبول ندارد، اعتقاد راسخ پیدا کند.

بعد از دو تضادی که پایه های حوادث داستان «زمستان ۶۲» را ریخته اند، یعنی تضاد جلال آریان با اوضاع تازه و تضاد دوگانه منصور فرجام با خود و

جامعه، انگیزه 'جست و جوی ادریس آل مطرود (پسر مستخدم جلال) توسط جلال آریان، محور بسیاری از حوادث دیگر، از جمله پیگیری کار مرکز کامپیوتر و درگیری شدن با ابوغالب می شود.

تضاد ریشه دار بین ابوغالب و مریم شایان نیز از دیگر درگیریهایی است که ستون محکمی از داستان بر آن پایه گذاری شده است. جلال آریان، از مریم شایان سؤال می کند: «شما هم رفتی دادگاهش؟». (دادگاه کوروش شایان، همسر مریم) و او این گونه جواب می دهد: «دادگاهی اجرا نشد، وانگهی زنهارو راه نمی دادند. فقط داداشم عطاء... خان هنوز اهواز بود، اون می رفت و می آمد، گفتند محاکمه چند ساعت هم طول کشیده، اصلاً ما نمی دونیم محاکمه ای تشکیل شد یا نه!»

ابوغالب یا حاج آقا ابوالفضل غالب اون موقع همه کاره کمیته 'پاکسازی بود و پشت پرده، همه کاره این اعدام بود... او اصلاً دیوونه و آدمکش و سفاکه. اوایل جنگ که هنوز توی جنگ بود، هر وقت عراقیهارو توی بیابون می گرفت سرشون رو فوری می برید.» (از صفحات ۲۷۷-۲۷۹)

ساختار «زمستان» ۶۲

زمستان ۶۲، از نظر ساختار بنیادین متن، رمانی واقعگراست، از زبان اول شخص نوشته شده و بی شباهت به نوشتن سفرنامه ها نیست. راوی داستان (جلال آریان) جریان سه سفر خود را به سوی اهواز شرح داده، سعی دارد جزئیات را با دقت کافی و با تیزبینی خاصش روی کاغذ بیاورد و البته نه به صورت گزارش روز به روز و نه با وصف همه 'جزئیات. با اینکه خود (راوی) می داند نهایتاً چه اتفاق خواهد افتاد، با ظرافت و دقت یک قصه گوی متبحر، زره ذره شهد شیرین داستان را به کام خواننده می ریزد، ولی از فحوای کلام چنین برمی آید که هنگام نوشتن این سطور تا آخر داستان را می داند و اکنون در نوشته همان حسی را ارائه می دهد که لازمه توضیح زمان وقوع حادثه 'مورد نظر است. «سه شنبه شب دکتر در بیمارستان کشیک دارد، بعد از مطلب و شام مختصر می رود، حدود ساعت هشت، به منصور فرجام تلفن می کنم بیاید، در کاروانش نیست.» ص ۱۰۴

رمان از آغاز ساده و صمیمی شروع می شود، همچون اغلب داستانهایی که با زاویه دید اول شخص پرداخت

شده اند، به راحتی با خواننده رابطه برقرار می کند، و خصوصاً زبان تند و تیز و کنجکاو و نکته سنج و گاه شاعرانه 'راوی، بوی خستگی را از کتاب می گیرد.

اسامی شخصیتها با زیرکی انتخاب شده، زبان راوی قابل قبول است، زبان یک استاد بازنشسته 'بذله گو، نکته سنج، دقیق، موشکاف و سرشار از کنایه های اجتماعی.

«نفس دیگری هم می کشم، بوی لجن شط که میاد.» ص ۲۰

«اذیت نمی کنه؟

فقط هر وقت نفس می کشم و حرف می زنم

خُب تو این روزگار بد هم نیست، اصل حالت چطوره؟ تو هیچوقت از روزگار کله ای نداری؟

اگه داشتم مثلاً چه غلطی می تونستم بکنم.» ص ۲۱

«ما همه مون تمرین ریاضت داریم

عصر تمرین ریاضته.» ص ۲۲

«مریم جزایری از منصور فرجام می پرسد: جریان

حکم استخدامی شما درست شد؟

نه قراره کزینش بشم.

وای

شما همچین گفتید وای که انکار میخوان کسی رو به

سیخ بکشن.

نه... ولی خدا کنه شکیات نماز و آداب غسل و تیمم و

آداب طهارت و بلد باشین

از این حرفا سؤال می کنن؟

تا دلتون بخواد

درباره 'کامپیوتر سؤال نمی کنن؟

نعوذ بالله.» ص ۱۱۶

«زمستان ۶۲» برای توصیف مکان در محدوده 'حوادث

موفق بوده، اما در وصف زمان حاکم بر داستان و بعضی

فضاها ناموفق می نماید.

تعداد شخصیتهای اصلی داستان کمتر از انگشتان یک

دستند و شخصیتهای فرعی نیز آن قدر زیاد نیستند که از

خاطر بروند. اسماعیل فصیح خصوصاً در زمینه 'پرداخت

قشری از شخصیتها دچار اشتباه شده است. شخصیتهای

روشنفکر و تحصیلکرده جا افتاده و قابل قبولند، اما

شخصیتهای طبقه 'مستضعف جامعه یعنی بسیجیها و

دیگر رزمندگان، کلیشه ای ساخته شده اند.



گرچه داستان را جلال آریان روایت می‌کند، اما ستون اصلی بنای رمان منصور فرجام است. اوست که به هر بهانه در هر حادثه شرکت داده می‌شود تا به گونه‌ای که فصیح می‌خواهد متحول شود. داستان با او شروع می‌شود و با یاد او نیز به پایان می‌رسد. چنین به نظر می‌رسد که همه 'انگیزه' داستان، مرثیه' منصور فرجام است که با قصد خدمت به ایران آمده، در اربطاط با جنگ متحول شده و تصمیم می‌گیرد که به لقاء... بپیوندد، با این حال، حوادث جنبی و حرفها و کنایات، آن قدر حواشی زندگی وی را می‌پوشاند که حرکت و گذشت او به چشم نمی‌آید. و حتی در خاتمه این سؤال بزرگ را فراروی خواننده می‌گذارد که: چرا منصور فرجام در شرایطی قرار گرفت که به جای زنده ماندن و راه اندازی مرکز کامپیوتر به شهادت برسد.

تا سفر آبادان هول و ولای یافتن ادریس به گونه‌ای قوی وجود دارد، ولی پس از آن تنها احتمال ضعیف عقیم ماندن سفر مریم است که خواننده را به سوی خود می‌کشاند، بحرانی که با نشان دادن گاه به گاه ماشین، جلو خانه' مریم شایان و تلفنهای تهدیدآمیز، هر لحظه قوی تر می‌شود.

فصیح در پنهان نگاهداشتن نامه' آخر منصور فرجام استادی به خرج می‌دهد. احتمال کشف جسد فرجام و ... قوی ترین بحرانهای داستان است، این احتمال که با طلایه های اوچی از جمله وارد کردن کاظمی با انضباط که به دقت اوراق جسد را بررسی می‌کند؛ توهم مشاهده' مادر منصور فرجام در میان جمعیت، آمدن دوست صمیمی فرهاد کیان زاده در صبح دهن جسد و اصرار فامیل برای دیدن روی شهید، به اوج خود می‌رسد. منتها آنچه بنای بحران را بی اساس می‌سازد، این اشکال مهم است که اصولاً شهید را (خصوصاً در سالهای اولیه' جنگ)، غسل نمی‌دهند.

در پرداخت داستان دو نکته، به صورت نقطه های سیاه داستان نمایانند، اول جریان سفر خانم شایان و دیگران به همراه دوست جلال آریان که بازگشت او همچون خرابی خطهای تلفن، دچار اختلال می‌گردد و دیگر حتی کسی یادی هم از او نمی‌کند، در حالی که جلال آریان می‌تواند با مراجعه به راننده (عزیز) از اوضاع مطلع گردد. نقطه' سیاه دوم در پیرنگ شفاف داستان، جریان

رفتن منصور فرجام به جبهه، به جای فرهاد کیان زاده است. این تعویض همچنان چنین سؤلهایی را در ذهن خواننده به وجود می‌آورد که: آیا کسی از دوستان و همزمان فرهاد از ماجرا مطلع نشد؟ حتی اگر دوست ریش پرفسوری مسعود عدالت فر توانسته ترتیب تعویض کارتها را در چند ساعت بدهد، منصور فرجام چگونه تغییر قیافه داده است و خود را در مرز به عنوان فرهاد کیان زاده، معرفی کرده است.

۴- تریا در اغما^(۱)

خلاصه: جلال آریان، کارمند شرکت نفت آبادان، در آخرین روزهای پاییز ۵۹، به پاریس می‌رود تا وضعیت درمانی خواهرزاده اش تریا را که زنی جوان است و شوهرش را در تظاهرات مقارن پیروزی انقلاب از دست داده و در تصادف به حالت اغما رفته است، سر و سامان بخشد. جلال آریان در پاریس با تپه‌های مختلف روشنفکران ایران آشنا شده، همواره نیز حوادث اولین روزهای جنگ را که او ناخواسته در آن حضور داشته، به یاد می‌آورد. بالاخره تلاش پزشکان برای نجات جان تریا بی نتیجه می‌ماند و تریا هر لحظه به مرگ نزدیکتر می‌شود.

بررسی متن (صفحات ۵۴-۵۳):

«خوب، پس می‌بینمت.

ساعت ده بیبا سانکسیون

باشه سعی می‌کنم.

سعی نکن... بیبا! بیبا! نسل تون به تون شده رو

ببین!....

در این متن دو تضاد عمده به چشم می‌خورد: تضاد جلال آریان و نسل گمشده با مهاجرین برج عاج نشین، که به اصطلاح خود او مشغول کشیدن ناله' غربتند. و دیگر تضاد تنوع، فراوانی، آرامش، عشق و پرهیزختگی فضای پاریس و نویسندگان مهاجرش با روزهای جنگی آبادان و آتش و خون و خمپاره‌هایی که حتی سگها و کربه‌ها را نیز از شهر فراری داده است.

جلال آریان گرچه خود از نظر اجتماعی هم سطح این قافله' مهاجر است، اما به لحاظ اقتصادی لنگ می‌زند و اصولاً با تفکر فرار و تنها گذاشتن وطن و مردم، با دود و خون و آتش مخالف است و به همین دلیل از تمسخر آنان اجابتی ندارد:

«بشنو از نی چون حکایت می‌کند از جداییها شکایت

می کند...

ارواح مشک بنده، مردن بلندشن بیان از نفیر خمباره
در این یک - احمدآباد... ص ۵۳

از طرفی جلال آریان، خود نیز گرچه اهل فرار و مسکن گزیدن در خارجه نیست، اما اگر هم در آبادان مانده، نه از روی اختیار که از ناچاری است، او نمی خواهد در آتش جنگی که دیگران افروخته اند، بسوزد و اصولاً خوش هم نمی دارد کس دیگری هم بسوزد، به هر جهت این دو تضاد، به همراه دغدغه 'ثریا در اغما' از عمده ترین تضادهایی هستند که داستان بر آن بنا نهاده شده است.

ساختار ثریا در اغما

'ثریا در اغما' به شیوه اول شخص پرداخته شده است. جلال آریان به سبک دفتر خاطرات، جریان سفرش را به پاریس و اغمای ثریا خواهرزاده اش شرح می دهد: «بقیه ماجرای آن شب را دیگر دقیق یادم نیست...» ص ۱۰۲

ثریا در اغما، یک رمان رئالیستی است و واقعیات جنگ و احوال روشنفکران متواری از جنگ و انقلاب ایران را بی پرده به تصویر می کشد، گرچه کل رمان می تواند به سبک نوین، سمبلی از ایران در اغمای جنگ باشد.

جلال آریان در گفت و گو با سهیلی کارمند سابق هواپیمایی، خود را معرفی می کند و انگیزه اصلی سفر (ثریا) و در نتیجه وارد شدن به دنیای نویسندگان غربت نشین را شرح می دهد.

گرچه حالت اغمای ثریا، جلال آریان را بار دیگر به پاریس آشنا کشانده، اما به جهت وضعیت خاص ثریا، بیشتر دیالوگها و حوادث حول محورهای دیگری است؛ حوادثی که هیچ کدام نه می توانند محوری باشند و نه جاذب و کش دار. با اینکه جلال آریان پس از هر حادثه سری به بیمارستان می زند، ولی به دلیل خنثی بودن وضعیت ثریا، در خواننده علاقه شدیدی برای پی گیری وضعیت او به وجود نمی آید؛ از سویی بیشترین حجم کتاب به مسائل دیگری پرداخته می شود، از جمله: بررسی وضعیت گروگانهای آمریکایی، وضعیت دانشجویان ایرانی در پاریس، حال و هوای روشنفکران فراری، وضعیت سرمایه داران و زراندوزان در حال پرواز بین ایران و ممالک دیگر، مبارزین سیاسی خارج کشور، روشنفکران فراری و بالاخره تقابل وضعیت ایران جنگزده با آرامش

پاریس. بدین سبب ثریا میان حوادث کم اهمیت و دیالوگها کم می شود.

'ثریا در اغما' تصاویر قابل قبولی از مکانها ارائه می دهد، همچنین در پرداخت تیپهای فرعی همچون مادموزل فرانسواز میتران و خصوصاً جی سی سیامپوست موفق بوده است.

کتاب 'سگهای جنگ' نیز که گاه بخشهایی از آن بیان می شود، در جهت القای هدف رمان به کار رفته است. زبان روایتی داستان، خلاصه و ساده و شیرین و دلنشین است و بدین لحاظ سریع و راحت با خواننده رابطه برقرار می کند.

ارائه گفت و گوی طولانی و تصنیفی که ضروری هم نمی نمایند از عیبهای رمان است. مثلاً از صفحه ۲۲۷ تا ۲۳۱، قاسم یزدانی در مورد ساختمان مغز و روان شناسی عرفانی صحبت می کند که حذف آن خللی به کل رمان وارد نمی کند.

گاه در تنوع حوادث و موضوعات مختلف که قوی ترین آنها، عشقهای ناکام لیلا آزاده است، حادثه اصلی فراموش می شود و بالاخره همزمان با روبه احتضار بودن ثریا، با واخوردگی دوباره لیلا از مردی فرانسوی (ژان ادمون) مواجه می شویم که این دو حادثه به موازات هم از آخرین پله داستان، خود را بالا کشیده به اوج می رسند.

گرچه 'ثریا در اغما' رمانی خواندنی است، ولی در مقایسه با رمان 'زمستان ۶۲' رمانی است آشفته، مطول و سرد و کم جاذبه.
۳- آداب زیارت (۵)

پروفسور هادی بشارت، استاد باستان شناسی که تمام عشقش مطالعه و تحقیق در تاریخ ایران است، این عشقش را به دانشجوی خصوصی اش، مهرداد رازی انتقال می دهد. و مهرداد نیز برای مطالعه 'بین النهرین به جبهه رفته، شهید می شود. پروفسور بشارت، سپس با نامزد مهرداد، آنس می گیرد ولی بعد از اینکه چند ساعت را با دختر جوان در بیرون از خانه می گذرانند، توسط کمیته دستگیر شده، پس از اینکه شب را در مدرسه قدیمی خود که حالا به اشغال کمیته ایها درآمده، با پای لنگان و برهنه و در زمستان ۱۳۶۱ تهران می گذرانند، به خانه بازمی گردد، در حالی که همه او را آرام آرام یک پروفسور

منصور کوشان از همان اولین صفحات کتاب، نگرانی و دلشوره خود را از سلامت بهرام ظاهر می‌سازد: «انگشت اشاره‌اش را می‌گذارد وسط محلی که پر از علامت است. متوجه می‌شوم محله‌ای است که بهرام در آن زندگی می‌کند. بیشتر از هرجای دیگر بمباران شده بود.» ص ۸

و این چنین داستان حول محور بهرام پیش می‌رود. بی‌اینکه بهرام حضوری در داستان داشته باشد، بیشتر از هر شخصیت دیگری شناسانده می‌شود؛ او لیسانسه، تاریخ است. قبل از انقلاب مسؤولیت فرهنگی در خوری داشته است، اکنون نیز ویراستاری برکار است و هرکجا پا گذاشته، سعی کرده تحقیقات خود را پیش ببرد. وقتی از فرودگاه پای پله‌های هواپیما بازگردانده می‌شود، چشمهایش مثل خون است. یک بار دست به خودکشی می‌زند و موفق نمی‌شود. این وقایع را یا بهروز امانی که شوهرخواهر اوست، به یاد می‌آورد و یا در گفت‌وگوها روشن می‌شود. وقتی نویسنده مهر بهرام را در دل خواننده نشاناند و اهمیت وجود وی را برای فرهنگ ایران شناساند، آنگاه با توصیف ضربه‌هایی که او از جامعه خورده، از دولت و حاکمیت وقت خورده، خستگی وی را از محیط پیرامون، و دلزدگی‌اش را از زندگی بیان می‌کند.

کوشان در لابه‌لای بعضی گفت‌وگوها، اشاراتی به رسوم خاص ترکمنها دارد. وی همین‌طور با ورود به تهران، این شهر جنگزده، مردم خسته و آواره، بجا مانده، آن را توصیف می‌کند و به بیان درد هجران آنها می‌پردازد. او همچنین در قالب کنایه حرفهای خود را نیز بیان می‌کند. **عمر ناگهان سیلاب^(۸)**

خلاصه: داستان از تشکیل جلسه چند مرد مخالف دولت (مخالف دولتی که ماهیتش مشخص نیست) شروع می‌شود. سپس معلوم می‌شود که از کشور مجاور، موشکی به طرف این شهر پرتاب شده است. رئیس این شهر برای ایجاد حالت ارباب چند تن را اعدام می‌کند و بالاخره وقتی موشک نزدیک می‌شود، خلبانی را به آسمان می‌فرستد تا با انفجار خود موشک را نابود سازد و در پایان موشک و خلبان با هم به زمین می‌رسند.

۷- بالاتر از عشق^(۹)

خلاصه: فیروزه، زن میانسال ایرانی است که به علت درد استخوان در یکی از بیمارستانهای لندن بستری است.

«شب ملخ»، شامل پانزده اپیزود به هم پیوسته است که دارای درونمایه واحدی هستند. طبق داستان «شب ملخ»، حفره‌ای در آسمان، از انفجار سه بمب به محل‌های پزشکی قانونی، گورستان شهر و یک نقطه نامشخص دیگر ایجاد می‌شود و سپس اوهام مردگان (گویا اوهام راوی زیرآوار) بر زبان آورده می‌شود. داستان از اصابت بمب در سینما آزادی و خانواده سه نفری راوی حرف می‌زند و سپس به موشک باران تهران، گفت‌وگوهای تاریخی امیرکبیر و حسنک، کنسرت اشباح، کودکان جنگزده، سربازان در جبهه‌ها، عمارت سه طبقه شقه شده‌ای که پیرزنی در آن مشغول کلاف باقی است و کسانی که فرزند شهیدشان عوض شده، می‌پردازد و بالاخره آخرین اپیزود، با این جمله به پایان می‌رسد: «چه چیزهای بی‌معنایی!»

«مطلق از خواندن بقیه آن سطرها خودداری کرد، ورق را کند، مجاله کرد و دور انداخت. کاغذ مجاله شده، پیشاپیش او می‌دوید تا در خانه‌اش. کودک زنگ زد، در باز شد، پدر و مادر هراسان به سوی او دویدند، کودک دفتر سفید را چون پرچم بی‌گناهی‌اش بالای سر برد.»

حسن عابدینی «شب ملخ» را زندگی احتمالی مردگان با طنزی خاص در جهان امروز می‌داند. **۵- محاق^(۷)**

خلاصه: بهروز امانی، شاعر و روزنامه‌نگار، در آخرین سال جنگ و برای فرار از جنگ شهرها، به همراه عده‌ای از دوستان و اقوام، از تهران به جرگلان گنبدکاووس می‌آید و پس از چندی برای یافتن بهرام، برادرزنش به تهران می‌آید و در روزهای موشک باران به خیابانهای خلوت شهر، سر می‌کشد. تلاش او بی‌نتیجه است ولی با این تصور دلخوش می‌کند که احیاناً بهرام، چون از همه کس و همه جا، خسته شده، خواسته است برای مدتی از دیده‌ها پنهان شود و از کسی خبر نداشته باشد.

تحلیل و بررسی محاق

محاق که با زاویه دید اول شخص نوشته شده است، روایتی از روزهای موشک باران تهران و بررسی عوارض روانی این بحران در قشر مورد نظر نویسنده است.



۸ - دل فولاد^(۱۰)

همین زمان، جنگ شهرها در میهن اسلامی (ایران) آغاز شده و باعث نگرانی بیش از حد فیروزه شده است. در بیمارستان، فیروزه فکر می کند برخورد خارجیها با او به عنوان یک ایرانی خوب نیست. ولی پس از صحبت با هم اتاقی خود، خانم میس بتی نظرش عوض می شود. میس بتی داستان زندگی خود را از خلال جنگ جهانی باز می گوید و نقرتش از جنگ به فیروزه منتقل می شود. آن گاه فیروزه می فهمد که انگلستان جای خوبی برای زندگی است و عامل اصلی بیماری او، اضطرابش از جنگ شهرها در ایران است.

خلاصه: افسانه 'سر بلند، زنی تنهاست که در سال ۶۰ از شیراز به تهران آمده است (در حقیقت از خانه رانده می شود). سپس با چاپ رمانش مشهور شده، نگاه دیگران به او تغییر می کند. دل به جوانی معتاد می بندد. جوان پس از اینکه با کمک افسانه ترک اعتیاد می کند، با نامزد سابقش عهد می بندد و افسانه در میان جنگ شهرها، از اتاقی که گرفته، آواره می شود.

ب- رمانها و داستانهای بلند مثبت نگر (خوش بین به جنگ)

در این بخش ۲۲ رمان و داستان بلند، گنجانده شده است، اکثر نوشته هایی که به صورت مستقیم به جنگ پرداخته اند، داستان بلند و از نویسندگان جوان و نوپا هستند.

از این میان «نخل های بی سر»، «عروج»، «راه بی کناره»، «عقابهای تپه ۶۰»، «سرود مردان آفتاب»، «حصر دل»، «اقیانوس سوم»، «پرستو»، «مادر»، «طلوع در مغرب» و «آتش در خرمن» به صورت مستقیم به جبهه پرداخته اند. «سرود اروندرود»، «نامه ای که هرگز فرستاده نشد»، «اسماعیل اسماعیل»، «راز جنگل سبز»، «دعای مرغ آمین»، «آتش در خرمن» و «مهاجر کوچک» به مسائل مربوط به جنگزدگان و جنگ شهرها پرداخته اند و تکیه اساسی دو کتاب «ترکه های درخت آلبالو» و «نفر پانزدهم»، حوادث کردستان است و کتابهای «دره جذامیان»، «راه دراز استانبول»، «سفر کسرا»، «نفسها و هوسها»، «چشمهای اشک آلود»، جنگ را در حاشیه حوادث اصلی قرار داده اند.

۱ - نخلهای بی سر^(۱۱)

خلاصه: داستان از اولین روزهای آغاز جنگ در خرمشهر شروع می شود. ناصر، شخصیت اصلی داستان است که برادرش حسین و خواهرش شهناز در اولین روزهای جنگ شهید شده اند. خانواده اش به تهران مهاجرت می کنند. خود او نیز چند بار به تهران آمده ولی برای جبهه دلتنگی کرده، بالاخره به سوی جنگ برمی گردد. در خاتمه داستان، صالح، دوست ناصر از خرمشهر زنگ می زند و خبر آزادی خرمشهر و شهادت ناصر را به مادرش می دهد.

نقد و بررسی نخل های بی سر

جامعه 'نخل های بی سر' قبل از این در مجموعه مقالات سمینار جنگ طرح شد. در اینجا به لحاظ اهمیت «نخل های بی سر» به عنوان اولین داستان بلند جنگ با دید مثبت به جنگ، گزیده ای از نظریات رضا رهگذر در کتاب «نیم نگاهی به هشت سال قصه جنگ»^(۱۲) بیان می شود. رهگذر ضمن معرفی «نخلهای بی سر»، چنین می نویسد: «نخلهای بی سر مبتنی بر ماجراهایی واقعی است که برای خانواده حاجی شاه، رخ داده است. این کتاب اولین بار در بهار ۱۳۶۳، به چاپ رسید، زاویه دید آن بین دانای کل مطلق و دانای کل محدود در نوسان است و این بی توجهی نویسنده را در این زمینه می رساند.»

از دیگر مواردی که رهگذر در مورد «نخل های بی سر» عنوان می کند عبارتند از:

- بی هویتی شخصیتهای داستانی و عدم ارائه شناسنامه کامل آنها
- نثر بد و متکلف
- در توصیفات، جاندار دیدن خردسالانه بسیاری از اشیاء و پدیده های طبیعی مثل ناله تاکسی.
- عدم حضور در فرازها و صحنه های سرنوشت ساز و اصلی
- اصرار بر القای غم و اندوه و آوارگی
- البته ایراد آخر رهگذر بر «نخل های بی سر» وارد نیست، چراکه فراست، ضمن برشمردن آوارگی و اندوه، حماسه ها را، بیشتر مورد نظر قرار داده است.

۲- سرود اروندرود^(۱۳)

خلاصه: عبدال، نوجوانی است که یک پایش را در جریان گلوله باران دشمن از دست داده است و خاطرات گذشته خود را به یاد می آورد. در جریان گلوله باران، پدرش به شهادت رسیده است، پس از مدتی آوارگی، بالاخره به تهران می رود. برادرش نیز که ابتدا با گروهکهاست، طرفدار جمهوری اسلامی شده، به جبهه می رود. عبدال نیز در تهران شاهد ازدواج ناموفق خواهرش با جوانکی به نام فرامرز است. عبدال کم کم به سیاست روی آورده، در جریان مبارزات سیاسی به روند مخالفت با رئیس جمهور وقت می پیوندد.

بالاخره، عبدال تحت تاثیر آزادی خرمشهر و شهادت اکبر، برادرش، دبیرستان را رها کرده و روانه جبهه می شود، در حالی که شعر در وجودش می جوشد.

ساختار سرود آرون درود

«سرود آرون درود» با زاویه دید سوم شخص محدود روایت می شود. داستان پایه پای عبدال از خرمشهر تا تهران پیش می رود، بیشتر عبدال و کمتر دیگر اعضای خانواده در مسیر زندگی سخت آوارگی دنبال می شود.

«سرود آرون درود» داستانی لطیف و جذاب است که خوب شروع می شود و بد تمام می شود، گرچه شهادت اکبر، امری غیرمنتظره است و ضربه لازم را به خواننده می زند، اما برای تغییر و تحول او هیچ گونه مقدمه چینی نشده است و اصولاً او که آن قدر وابسته به گروه مخالف است، چنان که در جریان درگیریهای مسلحانه هم حضور دارد، بلافاصله پس از طرد از سوی خانواده، خانواده ای که خود، آنها را بی سواد می داند، چگونه می تواند به یکباره راه جبهه را پیش گرفته و تا مرز شهادت بجنگد؟

شعارهای انتهای کتاب، داستان جذاب را دچار افتی چشمگیر می سازد. این امر، نمایانگر آن است که گرچه منیژه آرمین داستان را با حوصله شروع کرده و خوب گسترش داده است، ولی با شتاب به پایان رسانده است.

۳- سرود مردان آفتاب^(۱۲)

داستان، با زاویه دید یادداشتهای روزانه راوی هیجده ساله، تاریخ بیست و سه روزه آغاز جنگ در خرمشهر را آن گونه که خود دیده، به رشته تحریر درمی آورد.

راوی با دوستان و آشنایانش به هرکجای خرمشهر سرک می کشد و در حماسه های پرشور مقاومت در خرمشهر، در نقطه نقطه شهر، گمرک، راه آهن، مسجد جامع، کشتارگاه، قلعه مقبل، کوی طالقانی، استادیوم جنت آباد و... شرکت می کند و در هرکجا، مردی را معرفی می کند، مردی که مانده، جنگیده و شهید شده است و آرام آرام همراه این مردان و با شرح کمبودها و مقاومت شهیدا، آخرین شهید را (قاسم) معرفی کرده، می گوید: «چه کنم. بی تو؟ بگذار تا گریه کنم قاسم، بگذار.»

تحلیل و بررسی سرود مردان آفتاب:

داستان، گزارشی است که هرروز نوشته شده، نگرشی به چهره های مقاومت در خرمشهر، سعید و طه، عظیم و خلیل و شهنواز است و در آن، همه چیز در هاله ای از قداست و پاکی پیچیده شده. خواب شبانه، گریه های از غم و حتی حکایت ازدواج خضیر که پدرش به زور تفنگ، دختر عمویش را به عقد وی درآورده است.

عیدان از مهاجرت مردم سخن گفته، اما در فضای داستان و در مسیر این هجرت، هیچ فرصت طلبی از مردم برای عبورشان از خرمشهر به آبادان پول گزافی نمی گیرد. هیچ مرد پول پرستی آب را به بهای خون نمی فروشد، عبور مردم جنگزده از این مسیر یک هجرت مقدس است: «مردم دسته دسته شهر را ترک می کردند، مانند مورچه هایی که درون لانه شان آب ریخته باشند. همگان مبهوت، گویی که فرارویشان هیچ چیز نبود، تنها و تنها قصد بیرون جهیدن از این دایره پر از خون و آتش و نگاهها همچنان پشت سر به شهر، به خانه، همسایه و فضا مملو از سرود بزرگ هجرت بود.»

شهر هجرت می گرد^(۱۵)

از ابتدا تا انتهای داستان، چتر غم بر زندگی سایه افکنده، گویی از همان اولین کلام معلوم است که چه اتفاقی قرار است بیفتد: «مهره پشتم می لرزد، ته دلم چیزی می شکند، نه، نمی خواهم باور کنم، نمی توانم باور کنم. می شود که شهر به یغمای غریبه برود». تعابیر غیرداستانی و تصاویر زیبا در جای جای داستان (صفحات ۲۵، ۲۰، ۵۷ و...) به چشم می خورد.

«سرود مردان آفتاب» تاریخ حماسه و مقاومت پایداران



را در روزهای غربت و بی کسی، روزهای تنهایی و مقاومت در کوچه ها و خیابانهای آشنای خرمشهر به تصویر کشیده است.

زبان «سرود مردان آفتاب» شعرگونه و مطمئن است. داستان با نثری نوشته شده است که خواننده در کلاف هزارتوی لغات و اصطلاحات و تعابیرش گم می شود. کویبی عیدان با دخترش حرف می زند: «مگر آیا زندگی، حسی بیشتر بود، حس، حس درماندگی انسانی بی مقدار، این دو سه ایام که مثل باد می آمدند و می رفتند.»^(۱۶)

داستان بیشتر روانکاوای خود است تا حکایت و این نکته مرزی میان نوشته و داستان ایجاد می کند. مرزی از کلام برایجاز. این نثر مانع همراهی خواننده با داستان می شود. چرا که شخصیتها به گونه ای معرفی نمی شوند که دیده شوند، خللی تنها به عنوان جوانی پاسدار معرفی می شود، جوانی که دنبال کم کرده ای است، اما او را نمی بینیم تا به شهادت می رسد: «خلیل بچه محله مان است و در لباس سپاه ساکت، آرام و بی گفت. پیش از جنگ نیز به همین حالت بود...»^(۱۷) و این زبان خاص، گاه در گفتار شخصیتها نیز تاثیر گذاشته است؛ تا آنجا که بعضی شخصیتها غیر معمول حرف می زنند: «می بینی پدر، از همان، از همان جا که می گفتمی بادها از آن سو می آیند بادهای مسموم به هم ریزنده.»^(۱۸)

راوی کم سن و سال، فیلسوفانه حرف می زند (ص ۴۰)، ضمن اینکه از هجران و اوج و حضیض، خبری نیست. تصاویر گرچه گنگند، اما در هاله ای از اندوه تاثیرگذار می نمایند.

۲- طلوع در مغرب^(۱۹)

خلاصه: فریدون، فرامرز و فریبرز سه پسر جمشیدخان هستند. جمشیدخان که از راههای خلاف توانسته است چندین بلدوزر تهیه کند و زندگی راحتی برای خانواده اش فراهم کند، تصمیم می گیرد که با خانواده اش به انگلستان مهاجرت کند، اما با مخالفت سه فرزندش روبه رو می شود. چندی بعد، پسران وی که متمایل به انقلاب و اسلامند، نامه ای میم، مقداد و علی را برای خود انتخاب می کنند. میم که در کسوت جهادگران درآمده، قبل از همه شهید می شود. جمشیدخان که از انگلستان برگشته، خوابی می بیند که تعبیر بدی دارد.

چندی بعد مقداد نیز شهید می شود و جمشیدخان به سبب احتکار به زندان می افتد. پس از آزادی از زندان برای بازگرداندن آخرین پسرش علی به جبهه می رود. ولی خود نیز متحول شده، در کنار پسرش می ماند و با دشمن می جنگد.

تحلیل و بررسی طلوع در مغرب:

«طلوع در مغرب» به سنگسازان بی سنگر تقدیم شده است و این نشانگر آن است که نویسنده، شخصیتهای داستانش را از میان رزمندگان جهاد سازندگی انتخاب کرده است. این داستان همچنین به معضل محترمان در روزهای آغازین جنگ پرداخته و راههای رسیدن به سرمایه های کلان را توسط جمعی سوجدو مورد بررسی قرار داده است. بخشی دیگر از حوادث فرعی طلوع در مغرب را ضدانقلاب و حرکتهای نظامی آنها تشکیل داده است، اما محور کار، رزم و شهادت و بالاخره تحول شخصیت پدر رزمنده بر اثر حماسه های آنهاست. جمشیدخان پس از شهادت مقداد و میم، دیگر نمی تواند به راه فرزندان شهیدش با بغض و کینه و تحقیر بنگرد. و هنگامی که جبهه را نیازمند تخصص خود می یابد، آستینهای همت را بالا زده و به کار مشغول می شود.

«طلوع در مغرب» گرفتار شعارها و حرفهای اضافی و غیرداستانی گل محمدی است؛ حرفهایی چون پاراگراف نهایی داستان که شمار است و نه داستان؛ همچنین عدم توجه نویسنده به عنصر زبان، شتابزدگی در پرداخت داستان و حضور نویسنده در کل مسیر داستان، از مهمترین اشکالات داستان بلند طلوع در مغرب به شمار می آید.

۵- حصر دل^(۲۰)

اسماعیل، راوی داستان، در خط مقدم جبهه با خود و خاطراتش کلنجار می رود. وی دائم به دنبال شکستن بت خود است و می کوشد علل آمدنش به جبهه را بیابد. همرزمش محمود، شهید می شود، در حالی که تابلویی نقاشی شده از خود به یادگار گذاشته و زیر آن نوشته است: نیمرخ اسماعیل. محمود در اطلاعات و عملیات، آبادان را به صورت یک دل (قلب) کشیده و قرار است، حصر دل شکسته شود. اسماعیل برای تقرب به خدا و حل تضادهای

به سال
رمان و
داستان بلند
جنگ

درونی خود نذر می کند چهل روز، روزه بگیرد و یک دور قرآن را ختم کند. در روز چهارم نذر روزه، اسماعیل، حصر آبادان شکسته می شود. وی در خاتمه دچار زخمی در پشت سینه اش می شود و آن گاه می فهمد که حصر دل شکسته شده است.

۶- اقیانوس سوم^(۲۱)

خلاصه: «اقیانوس سوم» داستان رزمنده ای را باز می گوید که در میان دشمن گرفتار می آید، سپس به طرز معجزه آسایی از میان خیل دشمنان عبور کرده، از دشمن نیز اسیر می گیرد و به طرف سپاه اسلام بازمی گردد.

۶- درهٔ جذامیان^(۲۲)

خلاصه: فرخ فرهمند، پس از گذراندن دورهٔ دانشکدهٔ پزشکی، به آسایشگاه جذامیانِ بابا باغی در بیست کیلومتری تبریز می رود. در آنجا با جذامیان، راهبه های فداکار مسیحی، بسیجیان فداکار و بمباران تبریز آشنا می شود و طی رابطهٔ نامشروعش با کریستیان راهبهٔ مسیحی، به خطا می رود. راهبهٔ مسیحی وی را لو نمی دهد، فرخ به ایتالیا، کشور کریستیان می رود، در این میان، با چندین شخصیت دیگر نیز آشنا می شویم، شخصیتهایی که دربارهٔ جنگ ایران و عراق بحث می کنند. در این میان عارف، یکی از ساکنان آسایشگاه برای کمک به مجروحان جنگی به تبریز رفته، تا آستانهٔ دیدار فرزندش شهاب که در جبهه مجروح شده پیش می رود اما وی را نمی شناسد. روز دیگر بمب افکنهای عراقی با حمله به بیمارستان، آنها را نیز به شهادت می رسانند.

۷- راه دراز استانبول^(۲۳)

خلاصه: راوی که مردی نویسنده و مجرد است، به همراه شوهر خواهرش بهرام، سفری را به سوی استانبول آغاز می کند. وی تا رسیدن به استانبول هجوم مردم را به اندازهٔ گذرنامه برای گرفتن پانصد دلار ارز دولتی و بررسی اختلاف بین افراد متفاوت شرح می دهد. راوی که برادر شهید است و مخالف جوانانی است که برای خرج کردن ارز کشور راههای ناصواب را برگزیده اند، در گفت و گوهای خود با دیگر مسافران، اشاراتی به جنگ دارد. او به مناطق و مکانهای مختلف استانبول سر می زند و در آخرین ساعات اقامت خود، با کتک خور فیلمهای قبل از

انقلاب ایرانی گفت و گویی دارد. ۸- سفر کسرا^(۲۴)

خلاصه: کسرا، طبق عهده ای که با خود بسته، در یک فرصت مناسب، زنش را تنها می گذارد و با مبلغی پول از شهر (تهران) بیرون می زند. او چند شبی را در رشت و سپس در رامسر می گذراند و شبی که در خانه ای ویلایی خوابیده، عده ای وی را به جای یوسف، برادر سودابه (که سالها پیش به خارج از کشور رفته) به اشتباه می گیرند. ولی کسرا، آنجا را رها کرده، به تهران بازمی گردد حال آنکه زنش دیگر او را نمی شناسد. قبلاً در اهواز عکسی تکی گرفته است که خوب در نمی آید، سپس دوباره به اهواز بازمی گردد در حالی که مردم از جنگ صحبت می کنند و صحبت از یک پیروزی بزرگ است، این بار در کنار سربازان رزمنده می ایستد و عکسی زیبا می گیرد.

۹- نفسها و هوسها^(۲۵)

خلاصه: داستان از محله ای فقیرنشین در جنوب تهران و در سال ۱۳۴۸ شروع می شود. همسر غلامعلی خان (کارگری که کارهای ساختمانی می کند) پس از فوت شوهرش با پزشکی به نام دکتر شهاب ازدواج می کند. منصور که از ناپدری اش (دکتر شهاب) دل خوشی ندارد، کم کم زندگی مستقلی را شروع کرده، با کارهای سیاسی همراه می شود. دکتر شهاب ساواکی است و پس از انقلاب با خانواده اش به خارج از کشور فرار می کند، ولی رابط ضدانقلاب در خارج و داخل شده، بالاخره در یک درگیری مسلحانه کشته می شود. منصور، خبر قتل ناپدری اش را به مادر می دهد و از او می خواهد که به ایران بیاید. وقتی مادر به وطن برمی گردد، منصور که حالا دیگر سپاهی شده، در جبهه پاهایش را از دست داده است.

۱۰- چشمهای اشک آلود^(۲۶)

خلاصه: داستان، حکایت زندگی فقیرانهٔ چند کودک در تبریز است که یکی از آنها در سفری به مشهد، پدر و مادر خود را از دست داده است. دو پسر و یک دختر از دو خانواده مجبور می شوند از آغاز نوجوانی روی پاهای خودشان بایستند. یکی از آنها مسلول می شود. یک نفر دیگر نیز به سربازی می رود و شهید می شود.

۱۱- ترکه های درخت البالو^(۲۷)

خلاصه: سرهنگ حمیدرضا مدنی، فرماندهٔ حکومت نظامی یکی از مناطق تهران، چند ماه پس از پیروزی

انقلاب اسلامی، دستگیر شده، منتظر است حکم تیربارانش صادر شود. وی کودکی اش را در خانواده ای مذهبی سپری کرده و وقتی پسر کوچک بود، پدرش قصد داشته، او را به سبب برداشتن دو اسکناس ده تومانی از صحن حرم شاه عبدالعظیم، با ترکه های درخت آلبالو تنبیه کند. او گرچه در جنگ ظفار نیز شرکت داشته است، هرگز دستش به خون بی گناهی آلوده نشده است. سرهنگ در زندان به آموزش پاسداران مشغول می شود. بالاخره پس از تحمل چند ماه زندان، تیرئه شده، از زندان آزاد می شود. سپس به کردستان می رود و در درگیریهای سنندج رشادتها از خود نشان می دهد. در آستانه شهر سنندج با یوسف، یکی از پاسدارانی که آموزش داده، روبه رو می شود. سرهنگ به شهادت می رسد اما یوسف که بوی سرهنگ مدنی را می دهد پس از رسیدن نیروهای کمکی، وارد سنندج می شود.

۱۴ - نفر پانزدهم^(۲۸)

خلاصه: حسام الدین کاظمی، بعد از شنیدن خیر آغاز غائله کردستان، به اصرار، خود را به نیروهای داوطلب رسانده، با برادر بروجردی و احمدی، مسؤول عملیات غرب آشنا می شود و در ماموریتی شرکت می جوید. حسام، سپس فرمانده عملیات منطقه غرب می شود و در یک کمین اسیر ضدانقلاب می گردد. او سپس داستانهایی از خشونت و بی رحمی ضدانقلاب را بازمی گوید. بالاخره جنگ بین ایران و عراق آغاز می شود و وضعیت کمک رسانی به نیروهای انقلاب نیز، بهبود می یابد. فرمانده نیروهای ضدانقلاب، سرهنگ کامران، به دنبال حسام است. وی حسام، هنوز ماهیت خود را آشکار نساخته است. قرار است عده ای از ضد انقلابیون، با پانزده نفر از اسرای مسلمان مبادله شوند. چهارده نفر انتخاب می شوند و به دنبال نفر پانزدهم می گردند. حسام به عنوان فردی سربه راه و بی خطر انتخاب می شود، ولی در حین مبادله، سرهنگ می فهمد که حسام کیست و پیشنهاد می کند که حاضر است حسام را بگیرد و پنجاه اسیر را بدهد. سروان ارتشی قبول نمی کند و گلوله ای آتشین علیه ضدانقلاب شلیک می شود.

۱۳ - پرستو^(۲۹)

خلاصه: داستان از رابطه یک ایرانی و یک اسیر عراقی صحبت می کند و اینکه اسیر عراقی بالاخره می فهمد که در جنگ، ایران حق می گوید. رزمنده ایرانی سپس به

کربلا می رود. اسیر عراقی می خواهد دخترش را به عقد او درآورد، ولی رزمنده ایرانی خاک ایران را انتخاب می کند و به وطن بازمی گردد.

۱۴ - مادر^(۳۰)

خلاصه: مادر شهیدی را از خانه کرایه ای اش بیرون می کنند. وی از این ظلم و بدخواهی کنار قبر پسر شهیدش در بهشت زهرا می رود و شب و روز را آنجا می گذراند. خیرنگاران مطلع می شوند و ضدانقلاب برای نابودی وی که همواره در بهشت زهرا حضور دارد، بمبی کنار قبر می گذارد و چراغ عمر وی را خاموش می سازد، ولی آن شب، هزاران چراغ و شمع از مردم، مردمی که به طرفداری از مادر شهید به بهشت زهرا آمده اند، روشن می شود.

۱۵ - اسماعیل اسماعیل^(۳۱)

خلاصه: اسماعیل، نوجوانی اهوازی است که در خلال اولین روزهای جنگ شهر را ترک می کند و همراه خانواده اش به شوشتر می رود. در شوشتر، اسماعیل و پدرش به این نتیجه می رسند که باید به اهواز برگردند و شهرشان را تنها نگذارند. هر دو به بازار بازمی گردند و دکان کفافی پدر، باز می شود. این مساله باعث می شود که بقیه مغازه ها نیز کم کم باز شوند. هم محلی ساواکی آنها از این کار به خشم آمده، به عراقیها گزارش می دهد و عراقیها دکان کفافی را با خاک یکسان می سازند. طی گلوله باران، پدر اسماعیل (ابراهیم کفافی) شهید می شود. اما اسماعیل همچنان کفافی را سرپا نگاه می دارد. سپس جبار ساواکی را شناسایی کرده، با اسلحه ای که از مسجد محل گرفته، وی را می کشد و هفتاد و دو پاسداری که جبار گزارش محلشان را داده، از مرگ نجات می دهد.

۱۶ - عروج^(۳۲)

خلاصه: مهدی ترابی، نوجوانی است که بیش از همه برای تیم فوتبالیشان دل می سوزاند ولی وقایع بعدی از او رزمنده ای می سازد که برد و باخت واقعی را در جبهه ها می یابد و تبدیل به رزمنده ای تمام عیار می شود.

۱۷ - راه بی گناهِ^(۳۳)

خلاصه: عبدالله و عبدالرحیم، دو پسر ملک خانم هستند که به همراه پدر، مادر و خواهران کوچکترشان در نزول زندگی می کنند. عبدالرحیم، فرزند بزرگتر خانواده است. او می خواهد با شریفه دختر حاج محمد عروسی کند.

حاج محمد عروسی را به هم می زند و بهانه می آورد که عبدالرحیم قبلاً با جبهه عروسی کرده است و از همین رو نمی خواهد دخترش در جوانی حرام بشود.

چندی بعد عبدالله نیز راهی جبهه می شود و خبر می رسد که به شهادت رسیده است.

مردم مراسم شب هفت را نیز برگزار می کنند اما ناگاه تلفن زنگ می زند و عبدالله خیر سلامتی خود را از آن سوی خط می دهد. عبدالله وقتی به همراه مادرش به خانه برمی گردد، سری به شهید آباد می زند، و با شهدا پیمان می بندد که دوباره به جبهه برگردد.
۱۸- راز جنگل سبز^(۳۷)

خلاصه: مهدی، نوجوانی که در بمبارانهای تهران، پدر، مادر، خواهر و برادرش را از دست داده، با عموی خود به شمال می رود. عموی او که جنگلبان است، متوجه می شود مهدی با زندگی قطع رابطه کرده و دائماً در فکر است. او مهدی را به جنگل می برد و سعی می کند وی را با زندگی آشتی دهد. چندی بعد مهدی آهوئی را گرفته و با او انس می گیرد. آهو به جنگ بازمی گردد و بدین صورت مهدی می فهمد که هرکسی باید به دامن واقعی زندگی بازگردد.
۱۹- عقابهای تپه ۶۰^(۳۵)

خلاصه: احمد امیری از بسیجیان جوانی است که دبیرستان را رها کرده، به همراه سعید به بسیج می پیوندد. روزی به همراه سعید به بلندترین تپه منطقه، موسوم به تپه ۶۰ رفته، لانه عقابی را می یابد. این مساله که موجب گلوله باران تپه شده، بالاخره باعث دوستی او و عقاب می شود. عقاب دست آموز بالاخره روزی که دسته ای از بسیجیان در کمین افتاده اند باعث نجات جان آنها می شود. عقاب، خبر لازم را به نیروهای ایرانی جهت نجات جان دسته می دهد.

۲۰- دعای مرغ آمین^(۳۶)

خلاصه: داستان با نگارش چند نامه توسط حسن نوری، نوجوان اهوازی و پسرعمویش، آرش نوری نوجوان تهرانی آغاز شده است. این دو طی نامه های خود، از وضعیت جنگ، رزمها، شهادتها، گذشتها و انقلاب و انقلابیون و نویسندگان و شعری چون نیما یوشیج، دکتر شریعتی و صمد بهرنگی سخن می گویند.

در خلال یکی از نامه ها معلوم می شود که برادر یکی از آن دو شهید شده است و آن یکی نیز در تهران با مدرسه

خود هماهنگ کرده، هدایایی برای بچه های جنگزده اهوازی می فرستد.

۲۱- آتش در خرمن^(۳۷)

رحمان، دانش آموز یتیم سیزده ساله، اهل روستای مالکیه سوسنگرد، در روزهای قبل از شروع رسمی جنگ، شاهد خیانت خان منطقه و تحریک مردم برای پیوستن به نیروهای عراقی است. روزی که کاومیشهای ارباب طالب را به چرا برده، عراقی ها، روستا را تصرف می کنند و او سپس توسط جاسب از این مساله باخبر می شود و از اسارت نجات پیدا می کند ولی بعد از آن به جاسب که زخمی شده، کمک می کند تا از مهلکه بگریزد و در انتهای رحمان در نیروی بسیج ثبت نام می کند و همراه جاسب، عضو تیم شناسایی می شود تا مقدمات حمله رزمندگان را برای آزادی سوسنگرد آماده کند.

۲۲- مهاجر کوچک^(۳۸)

خلاصه: آقای سرشار (راوی داستان)، برای انجام کاری به اداره آموزش و پرورش می رود و در آنجا با پسری جنگزده به نام عباس، آشنا می شود. سرشار از سرپرست وی اجازه می خواهد تا روزی را با عباس در پارک بگذرانند و داستان زندگی اش را بشنود. عباس نیز تعریف می کند که برادرش قاسم در جبهه مجروح شده است و اکنون معلوم نیست کجاست و بقیه اعضای خانواده اش نیز در خرمشهر به شهادت رسیده اند. عباس از مشکلات خود برای یافتن قاسم در تهران می گوید و اینکه بالاخره خانواده ای وی را پذیرفته و نگهداری می کنند. در پایان نیز محمداقا (پدرخوانده عباس) با وی به طرف خوزستان می رود تا قاسم را بیابند.

رمانها و داستانهای بلند جنگ با نگاه سوم

در این بخش، چهار داستان طرح می شود، رمان کوچک «په شب ماه میاد»، داستان بلند «خانه سفید» و دو رمان «زمین سوخته» و «باغ بلور».

۱- باغ بلور^(۳۹)

خلاصه: رمان «باغ بلور» با شرح تولد فرزند سمایه، همسر شهید آغاز می شود و سپس خانواده های دیگری را که در قسمت خدمتکاران یکی از خانه های مصادره ای زندگی می کنند، معرفی می کند. این خانواده ها عبارتند از:



حمیدرضا، جانباز قطع نخاعی با همسرش ملیحه، سمایه، همسر شهید با دو فرزند دیگر و خورشید و شوهر تریاکی اش قربانعلی که سابقاً خدمتکار همان منزل بوده اند، سوری همسر شهید، با دو فرزند که با پدر و مادر و برادر شوهرش زندگی می کنند. رمان «باغ بلور» سپس با وقایع بعدی ازدواج سوری با برادر شوهر شهیدش و تولد فرزندش از برادرشوهر و شایعه زنده بودن شوهر اول، پیش می رود. سوری روانی شده، به بیمارستان روانه می شود. شوهر دومش نیز به شهادت می رسد. ملیحه و حمید پس از گذراندن بحرانهای روحی، تصمیم می گیرند کودکی را به فرزند خواندگی بپذیرند... و شوهر دوم سمایه نیز پس از گرفتن وانت باری از بنیادشهید مخفی می شود. خورشید که خود در جوانی صیغه روی می کرده، سمایه را نیز به این راه می کشاند. سرانجام داستان با اوج استیصال مادرشوهر سوری و گریه های نوزاد و جوشش شیر از پستان پیرزن به پایان می رسد.

تحلیل و بررسی باغ بلور

رمان «باغ بلور» به بررسی زندگی خانواده های شهدا و جانبازان پرداخته و اشاره ای هم به زندگی سرمایه داران طاغوتی فراری دارد. این رمان، با انتقادهای شدید اجتماعی-سیاسی و همچنین با بیان ناتوانیهای جانبازان و خانواده های شهدا در حل مشکلاتشان و با نمایش بی توجهی مسئولانی که از پشت شیشه های دودی بنزهای ضدگلوله، به این واقعیات می نگرند؛ (در نتیجه دیدشان واضح و روشن نیست) به این نتیجه می رسد که خوشا به حال شهدا که رفتند و به باغ بلور رسیدند و بدا به حال بازماندگان که سرنوشتشان چنین است: «از پل روی جویی عبور کردند، خیابان بود. سرحمید بالا آمد، بنز دودی ای که چیزی از تویش معلوم نبود به سرعت عبور کرد. حمید اندیشید چطور بی سرنشین به این سرعت راه می رود، اتوبوسها پوستر ایرج قادری را به همه جاییشان چسبانده بودند: بهشت زهرا کدام خط می خورد؟

خط به خط باید برین، مرحله به مرحله. ماشینها شلوغ بود. صفها شلوغ، شهر شلوغ... بعضی از ماشینها نمی ایستادند. تازه بایستند، کجایشان سوار کنند؟ مردم هول می زدند. همه دیرشان شده بود. همه آویزان می شدند. اتوبوس رفت. آنها ماندند. دو ماشین بی سرنشین دیگر به سرعت از جلوی چشمش گریختند. با چه سرعتی از کنار

این مسائل می گذرند. آفتاب از پشت آن شیشه های دودی چه رنگی است؟ سایه ها چطور؟ حمید داد زد، صدایش نرسید، اتوبوس دیگری لیریز از مسافر می گذشت: ای وای اتوبوسی ایستاد. راننده گفت:

راه بدین مردم سوار شن.

ماشین شلوغ بود. اما سوار می شدند. یکسر چهار چرخ را سوری گرفت یکسر آن را ملیحه و او را بالا کشیدند، و خودشان را همان پشت و پناها چپاندند. راننده ماشین را بد راه می برد. مرد و زن روی هم می ریختند. چند ماشین شخصی از روبه رو توی سینه اتوبوس می آمدند. چراغ زد و توی شکمشان رفت.

یواش برادر، انحراف به چپ نرو میزنی بهشان.

به جهنم چرا توی خط ویژه مردم اومدند. من راه خودم رو می رم.

بهشت زهرا دنیای دیگری است. لشکری گلیم خویش را از آب بیرون کشیده، لشکری جایزه برده، در مسابقه زندگی. عکسی در قابی سفید لیخند می زند: دیر کرده ای برادر. جای خوش اینجاست»^(۲۱)

«باغ بلور» نگاهی عمیق و کاوونده به زخمهای جنگ و دقتی در خور تحسین به زندگی جانبازان قطع نخاعی دارد. مخملباف، در قالب پرداخت شخصیت حمید، شرح روان شناسانه ای از روحیات جانبازان داده و رنجها و شادیهایشان را به تصویر می کشد. (صفحات ۶۰-۶۱-۶۲-۶۳)

«باغ بلور» در برخورد با مسائل سیاسی-اجتماعی، زبانی تیز و گزنده دارد. همچنین تلخترین وقایع ممکن از عوارض جنگ را به تصویر می کشد:

«اگه ارواح شهدا نمی آن برای اینه که فقط قسمت سرایداری خونه رو دادن دست مردم. تا اون ساختمون اصل کاری ته حیاط رو هم ندن نمی آن». ص ۵۶
«توی این وانفسا اینهارو از کجا می خری شیطان؟ این طوری است که مردهاتون سرشب خونه ان.

نمی خرم برام می آرَن، یک بنده خدای مؤمنی است، خدا از برادری کمش نکنه، برای زنش آورده بود. رفته بود ماموریت اروپا، از همون چندرغاز ارزی که بهش داده بودن». ص ۸۹

«بیشترشون منتظر یک فتوا هستند که بیوه زیاده دوتا دوتا زن بگیرند. تا اونا بریزند چهارتا چهارتاشو

ده سال
رمان و
داستان بلند
جنگ

بگیرند. این ریشی هم که می بینی برای خیلی ها مده. جای کراوات دیروزونو گرفته.» ص ۹۰

«باغ بلور» با تدوینی عالی و کشتی در خور تحسین و با زبانی روان، خواننده را پایه پای خود از آغاز سرگردانی خانواده های صاحب انقلاب تا اوج پیروزی سرمایه داران مخالف انقلاب می کشاند.

جامعه 'باغ بلور' مخملیاف، جامعه' تضادهاست. جامعه' بدبینی و گرفتاریهاست. در جامعه ای که محسن مخملیاف تصویر کرده است، انسانهای فداکار متهم به گرفتاریهای کشنده و دردهای متلاشی کننده اند. آدمهای خوب باید در بدترین مکانها زندگی کنند و با بدبختی هایشان بسازند و پولدارها و صاحب منصبان سوار بر ماشینهای بنزشان بتازند.

در این جامعه، همواره باید هوشیار باشی چراکه بیرامونت پر از کثافت است و ابلیس بدنامی هر لحظه منتظر است تو را برباید. حتی اگر زن بی سواد یک شهید باشی از حمله در امان نیستی. در این جامعه اگر زن تحصیل کرده یک شهید هم باشی، مسیرت به تیمارستان ختم خواهد شد. در این جامعه اصولاً اگر زن باشی، خطر در کمین است، حتی اگر مادر دو شهید هم باشی باز روزگارت خوش نیست.

فضای رمان «باغ بلور» را بدبینی، خطر و ناامنی انباشته است. جانباغ قطع نخاعی اش به مهر دختر مسلمان فداکار تن نمی دهد. او حتی در راه بهشت زهرا نیز می ماند؛ زن شهید از دو برادر، دو فرزند به دنیا می آورد و یکبارہ می شنود که شوهر اولش، برادر شوهر دومش پدر اولین فرزندش زنده است.

در این جامعه، سرمایه دارهای زورمدار، خانه های ویلایی شان را از مستضعفان و مدافعان انقلاب پس می گیرند، صیغه روهای حرفه ای زنان بی کس و درمانده شهدا را به راه خود می کشانند و بچه های شیرخوار شهدا از گرسنگی نعره می کشند.

«باغ بلور» هرچند جامعه' بی رحمی را به نمایش می گذارد، اما نمی خواهد وضع این گونه بماند و با وقوع معجزه امید عافیتی را نیز در دل می پروراند.

رضا رهگذر در کتاب «نیم نگاهی به هشت سال قصه' جنگ» نقد مفصلی از «باغ بلور» ارائه داده است، که اهم آن از این قرار است:

- پیرنگ ضعیف، چنانچه روابط افراد با یکدیگر، رابطه ای ارگانیکی و انداموار نیست.

- با توجه به اهمیت شخصیتها در «باغ بلور» اطلاعات نویسنده درباره' شخصیتها کافی نیست.

- زندگی در «باغ بلور» خلوت است و به پرداخت چند شخصیت، آن هم بدون ارتباط با فامیل، بسنده شده است (جزیره ای از چند شخصیت) که نشان از کم حوصلگی نویسنده دارد.

- در مورد شخصیتها، حمید را کمتر از حد لازم و خورشید را بیشتر از مقدار لزوم مورد توجه قرار داده است.

- عدم توجه به ممر درآمد مشهودی عالییه و احمد و خورشید.

- بیان ناقص از انگیزه' احمد برای رفتن به جبهه، پس از ازدواج با سوری.

- تدوین فصلهای رمان شتابزده انجام گرفته است.

- ضعف در توصیف محیط و چهره ها.

- شباهت زیاد زنان داستان باهم.

- جای پای نویسنده و حضور وی در بعضی قسمتها.

- از جنبه' روان شناختی جانباغان، «باغ بلور» پیشگام است و تیپ و شخصیت تازه ای به نام خورشید (صیغه رو) را برای اولین بار در ادبیات داستانی معرفی می کند.

رضا رهگذر «باغ بلور» را در مجموع، دارای پرداختی قابل قبولتر از آثار دیگر نویسندگان جوان و حتی بسیاری از نویسندگان قدیمی می داند و آن را به عنوان نمونه' آموزشی خوبی برای بعضی نویسندگان معرفی می کند.

۴- خانه سفید^(۲۱)

خلاصه: «خانه سفید»، داستان بلندی ست که در پنج اپیزود مستقل روایت شده است. راوی، خانم مدیر یک دبیرستان است که ماجراهایی را از زندگی خود، گلین خانم مستخدمه' دبیرستان، خودکشی یکی از دبیرها به خاطر فقر، انحراف یکی از دخترهای دانش آموز و ... تعریف می کند. همه' این ماجراها به نحوی حول محور «خانه' سفید» می گردد که روبه روی دبیرستان است.

آقای خانه' سفید، شبیه یکی از مردانی است که سالها پیش، پدر راوی را در ارتباط با نهضت اسلامی دستگیر کرده است. پسر آقای خانه' سفید یکی از دختران مدرسه را

اغفال می کند و با پول سر و ته قضیه به هم می آید. دبیر دبیرستان برای تامین پول پیش خانه اجاره ای، یکی از کلیه هایش را به خانم خانه سفید می فروشد. بعد از انقلاب صاحبخانه فرار می کند و این امید در دل مستخدم خانه (که پسر گمشده اش را در لباس پاسداری می یابد) و دیگران روشن می شود که همه، زندگی بهتری خواهند داشت، ولی با فرود موشکی به خانه مستخدم و شهادت پسرش و همزمان با بازگشت صاحبخانه، امیدها به ناامیدی مبدل می شود. تنها مستخدم پیر خانه سفید، با تلاش بسیار، بالاخره سرکار اول خود برمی گردد.

تحلیل و بررسی خانه سفید

ی- میاندوآبی آغاز داستان بلند «خانه سفید» را به شعری از نیمایوشیچ مزین کرده است: در درون شب سود/ گنجها باز به جاست/ وز برون شب سود/ رنجها پابرجاست/ کس نمی پرسد از بهر که چیست/ آن همه زنده چنان مرده به جا/ آن همه مرده چنان زنده به چشم از پی زیست/ آن همه جام که می ترکدشان معده، ز بس نوشیده/ آن همه تشنه که می میراند تشنگی و نیست ز کس پوشیده/ فقط آنان که بر این جابنشان هست گذر، می دانند/ خانه ماننده ای آنجاست به پا...

«خانه سفید» شکل ادبی دیگری از تفسیر این شعر نیماست، روایت و نه نمایش انسانی است که می ترکدشان معده و حکایت رنجهای پابرجاست. شخصیت‌های داستان «خانه سفید» بر مدار بسته ای می چرخند و حتی واقعه عظیمی چون انقلاب اسلامی نیز نمی تواند تغییری در این حرکت بیهوده آدمها به سمت هدفهای از پیش تعیین شده ازلی بدهد.

دید کاملاً سیاه ی- میاندوآبی باعث شده که زیباییهایی هم که قاعدتاً در این زندگی قابل مشاهده است، از چشم پنهان بماند و در مقابل حجم پر خوشی اغنیا، تنها از تلخیها، سختیها و دلتنگیهای انسان فقیر، سخن گفته شود.

زاویه دید انتخابی نویسنده او را در نمایش و نشان دادن صحنه ها ناموفق گردانده و در نتیجه تاثیرگذاری را کم کرده است. باید اذعان کرد که پیام بزرگ داستان و درد نویسنده و حادثه های به هم پیوسته، اما گاه غیرعادی همه ماجراها به «خانه سفید» ختم می شود، جای کار بیشتری داشت، به عبارتی «خانه سفید» خلاصه ای است

از آنچه این دانش و شناخت از زندگی، شایستگی اش را دارد. از سویی توجه نویسنده به دردهای پنهان زندگی قشر ضعیف و کینه به مستکبران که امروزه دیگر از مد افتاده، ستودنی است.

شیوه گزارشی راوی، مانع شناخت عمیق و درونی شخصیتها شده است. اما اگر نیم نگاهی به استعاره ای که نویسنده در نمایش «خانه سفید» (کاخ سفید) داشته و تقابل دنیای استکبار با جهان سوم، آن وقت می توان گفت ی- میاندوآبی در کارش (ارائه ادبی این کلام که همه گرفتاریهای ما از آمریکا است) موفق بوده است.

۳- زمین سوخته^(۲۲)

خلاصه: راوی که به همراه خانواده اش در اهواز زندگی می کند، شاهد بروز جنگ، مهاجرت خانواده و دیگر همسایه ها و ماندن عده دیگری در شهر است. چندی بعد خالد، برادر راوی در خلال گلوله بارانهای اهواز به شهادت می رسد. برادر دیگر راوی دچار ناراحتی اعصاب شده، به تهران می رود. پس از آن راوی به محله فقیری، از اهواز می رود و در خانه ننه باران، سکنی می گزیند. در این محله اتفاقاتی می افتد تا این که شبی راوی از خانه ننه باران به منزل خود می رود تا با خانواده اش در تهران تماس بگیرند. آن شب مادرش خبر از شدت ناراحتی روانی برادرش می دهد و از او می خواهد که به تهران برود. سحرگاه آن شب موشکی به اهواز اصابت می کند. راوی که قصد دارد به تهران برود، قبل از بازگشت، به دنبال محل اصابت موشک می گردد و متوجه می شود که موشک به خانه ننه باران، یعنی جایی که وی روزها و شبهای زیادی را گذرانده، اصابت کرده است.

تحلیل متن زمین سوخته (از صفحات ۲۲ تا ۲۶)

«آدم خیال می کنه که دارن به این مملکت خیانت می کنن وگرنه این همه سکوت معنی نداره، به جوانها نگاه می کنم. یکی شان خیلی آشنا به نظر می آید. انگار که از بچه های دانشکده فلسفه است.»

- زدن فرودگاه را داغون کردن، حتی یه کلمه از رادیو هم گفته نمی شه.

یکی از جوانها که لاغر و - همچنان که نشست است و پایش را روی پایش انداخته است - بلند بالا به نظر می آید می گوید:

- هر خراب شده دیگه بود، نه فقط مردم را در جریان

میداشتن بلکه با برنامه های رادیویی و تلویزیونی به مردم آموزش هم می دادن که چه بکنن...»

«سربرمی گردانم، محمد میکائیک است. تازه از سرکار آمده است. چشمان میثی محمد میکائیک خسته است و موی پرچین و شکن سربرزگش آشفته است...»

اولین تضادی که در این متن به چشم می خورد، دیدگاه منفی دانشجوی فلسفه است، تضاد با متولیان اداره جنگ و استشمام بوی خیانت، خیانت به خاطر پیشروی سریع نیروهای دشمن، چشم پوشی عمدی از هجومی که روزهای قبل، مردم در صحبتهایشان، به آن اشاره می کردند. و روزنامه ها هم رسماً متذکر شده بودند، اما دولت غافل بود:

«آدم خیال می کنه که دارن به این مملکت خیانت می کنن وگرنه این همه سکوت معنی نداره.» ص ۲۲

تمایل نویسنده به پرداخت زندگی پابرهنگه ها نیز از دیگر خصوصیات است که در این متن کوتاه به چشم می خورد. مهدی پاپتی و محمد میکائیک (سواى اینکه این نام مستعار یکی از فعالین سیاسی گذشته است) از شخصیت های عادی و البته اصلی داستانند. شخصیت هایی که راوی با آنان حشر و نشر دارد.

احترام به آب و خاک و دفاع از تمامیت ارضی کشور و مبارزه با متجاوز نیز خود را در این چند سطر به رخ می کشاند:

«سرش را مثل مار می کوبیم.

- تمام عراقها را تویه قبرستان بزرگ چال می کنیم.

- کی فکر می کرد که صدام چنین جراتی داشته باشد.

- ئی جرات نیست، حماقته.

- مجبور شده که حمله کنه، انقلاب ما عراق را تکان

داده، منطقه را تکان داده.» ص ۲۶

بستر زندگی در رمان «زمین سوخته» محله های فقیرنشین است. محله هایی با آدمهایی بی دفاع اما خودساخته، ماهیهایی که در جویبار پرتلاطم زندگی شان می لولند و هرلحظه درگیر خطری بزرگ می شوند.

«زمین سوخته» رماتی رئالیستی است. تقریباً تمامی شخصیت های رمان مجبورند که بمانند. ریشه اجبارماندن در شهر جنگی یا فقر است، یا ترس از دست دادن شغل، یا بیم از به یغما رفتن سرمایه و یا ماندن برای دفاع از آب و خاک و انقلاب و حتی تلاش برای جمع آوری ثروتی بیشتر

و پیوستن به صف اغنیا:

«- یعنی چی که نمی تونی بری؟»

خالد، از جیب پیراهنش بخشنامه استانداری را بیرون می کشد و می دهد به دست صابر و می گوید:

- ببین برادر، من اگر برم و فردا از کار بیرونم کنن،

جواب زندگی زن و بچه ام را چی بدم؟» ص ۴۳

«- همینجا بمیرم. بهتره.

- زیر موشک یا خمپاره؟»

- صد شرف داره تا مئه غربتی ها دربه در باشم و مردم

بدو بیراه بارم کنن!» ص ۹۷

«تازه با کدوم ارتش بیرونشون کنیم.

محسن همینطور که جای خودش وول می خورد- و

انگار زیر پایش آتش هست- از بیخ گلو می غرید: - مردم-

با نیروی مردم بیرونشون می کنیم.» ص ۴۱...

در جامعه «زمین سوخته» مردم که اغلب آدمهای کوچک و بازاریاند، جنگ را پذیرفته اند و اغلب نیز در این روزهای سخت پناهگاه همدیگرند. شعبان کرانفروش نیز همچون شکری و رضی جیب بر و احمدفری استثناء اند.

سرمایه دارها با زیانه کشیدن آتش جنگ گریخته اند و فقرا نیز گرچه مانده اند، ناراضی نیستند. از اینکه هر روز

پاره ای از پیکر خانواده اشان جدا می شود، له می شود و می سوزد، عصبانی نیستند. فریاد آنان بر سر کرانفروش

و دزدان و فرصت طلبان است. راوی گرچه به سیاستهای حکومت دلخوش نیست، اما در هر حال، مجریان قانون را

در شرایطی قرار داده تا منطقی ترین تصمیم ممکن را بگیرند. حاج افتخار مسؤول پایگاه و شورای مقاومت محل،

پس از اعدام خودسرانه دو دزد توسط ننه باران و عادل، با مردمی که برای مخالفت آمده اند این چنین صحبت

می کند:

«- پسرت آدم کشته خواهر.

افندی زیر لب می گوید.

- په هه!... آدم

کسی از میان جمعیت بلند می گوید:

- آدم نکشته! عدالت را اجرا کرده!

حاج افتخار سربرمی گرداند به طرف صدا و می گوید:

- بله!... ما هم می دونیم... عدالت را اجرا کرده!

حالا، خنده از رو لبان حاج افتخار زایل شده است.

ادامه می دهد:



... اما عادل مجری عدالت نیست! باید او را تحویل ما می‌دادن! ... اگر اینطور پیش بره، همه چیز به هم می‌ریزه ... اگر» ص ۲۰۴

نویسنده گرچه در شرایط بحرانی، گوشه چشمی هم به آثارش می‌دهد، ولی می‌گذارد تا حرف آخر توسط مجریان قانون گفته شود.

محمود دریافته است که جنگ یعنی مرگ و اسارت و آوارگی، جنگ یعنی فقر و تخریب و درماندگی، جنگ یعنی کشتن و کشته شدن، اما اکنون که متجاوز به میهن تاخته است، باید که جلو او ایستاد. او همینطور هر جا که فرصتی دست داده، به سرمایه داران بی‌دردی که مردم را در شرایط جنگی تنها گذاشته اند، تاخته است:

«همینه دیگه! ... نامرد خودش را جا زده بود. انگار نه انگار که حساب و کتابی هست.

- یقین هست!؟

- معلومه که هست. اگه نبود که ئی تاجر زاده با سرو زبونی که داره باید می‌شد استاندار! توهم چه خوش باوری برادر! اینقدر از ئی شارلاتانای تازه مسلمان خودشونو جا کردن که نکو و نپرس» ص ۲۴۸

«زمین سوخته» همچنین روایت تلخ و دردناک جنگ شهرهاست. حدیث گریه‌ها و جداییهاست. جنگ با تیغ تیز و زهر کشنده اش پیش می‌آید. خالد تحصیل کرده دانشگاه رفته را می‌گیرد، باران، تنها مرد تنه باران را، ننه باران، محمد میکانیک و دیگران را هم.

تصاویری که محمود از جنگ شهرها می‌دهد، اندوهی تلخ را در دل هر خواننده می‌کارد. «زمین سوخته» گرچه از دفاع جانبداری کرده، اما به گویاترین صورت ممکن فجایع یک جنگ را - خصوصاً وقتی دامنه اش به شهرها کشیده می‌شود - بیان می‌کند:

«آفتاب سرزده است. گلابتون را عجولانه بلند می‌کنند و می‌رانند به طرف میدان. فریاد بچه‌ای تکانم می‌دهد. نگاهم را از بدرقه گلابتون می‌گیرم و سربرمی‌گردانم به طرف صدا. طفل خردسال گلابتون است. زنده است. فریاد می‌کشد ... گلابتون ناله می‌کند. بعد انگار که در خواب باشد، بی هیچ کلامی دستها را به زمین می‌زند و می‌نشیند و با نگاهی ناباور، روبه‌رو را نگاه می‌کند. گرد و خاک همه جا را پر کرده است. مرد و زن، با بیل و کلنگ لابه‌لای خرابه‌ها و ول می‌خورند ... دستهای کوچک

طفل دنبال چیزی می‌گردد. انگار که گرسنه است. جسد خون‌آلود را روی زمین می‌گذارند. ... نگاهم همراه پرستار کشیده می‌شود که یکهو جیغ گلابتون را می‌شنوم، سربرمی‌گردانم. گلابتون بچه خردسالش را بالای سر برده است. تا بخوادم تکان بخورم و تا زن، جسد خواهر گلابتون را دور بزند، گلابتون بچه را محکم به زمین می‌کوبد و فریادکشان، بنا می‌کند به دویدن. سر کودک چنان به سنگ خورده است که فرقهش شکافته شده است و مغز همراه خون، روی زمین پخش شده است. نور تند چشمم را می‌زند. جوان خاکستری پوش، دارد عکس می‌گیرد. لبان طفل، انگار هنوز جان دارد. و انگار که دنبال پستان می‌گردند. گلابتون دستها را از هم باز کرده است و دور میدان می‌دود و جیغ می‌کشد. نمی‌دانم چه می‌شود.

۴ - یه شب ماه میان (۲۳)

خلاصه: دو سریاز با روحیه‌های متفاوت، در یک کشتی، میان خلیج فارس، گیر می‌افتند. آن دو نظراتشان را باهم دربارۀ جنگ و آمدن به جبهه درمیان می‌گذارند. سپس یک خلبان آلمانی را که برای دولت عراق کار می‌کند، به اسارت می‌گیرند و در انتها توسط آمریکاییها به اسارت درمی‌آیند. یکی از آنها که دوست داشته از آمریکاییها تقاضای پناهنده‌گی کند، مجروح می‌شود و دیگری نیز پیوستن به آبهای خلیج فارس را بر پناهنده‌گی ترجیح می‌دهد. به آبها می‌پیوندد، ولی اتفاق غیر مترقبه‌ای می‌افتد و او به صورت موجودی فوق طبیعی جلوه می‌کند که از آب نمی‌هراسد و غرق نمی‌شود.

تحلیل و بررسی یه شب ماه میان

«یه شب ماه میان» اثر مصطفی زمانی نیا، نسبت به اثر دیگر وی در ارتباط با جنگ - «راه دراز استانبول» - زیباتر و تکنیکی‌تر است. این رمان با معرفی عباس آغاز شده، سپس با ورود افسر نیروی دریایی و رضا شکل می‌گیرد. این داستان، حکایت دو نگرش از دو جوان ایرانی است (عباس که به وطنش علاقه دارد و رضا که قصد خروج غیرقانونی از مملکت دارد). هیچ کدام از این دو سرباز ناوطلبانه به جنگ نیامده‌اند، اما هریک از دریچه‌ای به وطن نگاه می‌کنند. یکی عشق را پشت سرش می‌بیند و دیگری خرابه‌ای بزرگ را.

نویسنده «یه شب ماه میان» با دیدگاه دفاع از جنگ شروع می‌کند و با نفرت از آن، داستان را به پایان

ده سال
رمان و
داستان بلند
جنگ

می‌رساند. زمانی نیا از عباس، چهره‌ای می‌سازد که گرچه اهل می و عشق نیست، ولی خشن و بی‌رحم است و با اعمال غیرمنطقی خود در مقابله با نیروهای آمریکایی باعث قطع پای دوست خود و مرگ خلبان آلمانی می‌شود. خود او نیز همان‌گونه که رضا وعده داده است به نیستی می‌رسد. ولی نویسنده با توصیف یک حرکت معجزه‌آسا و خارق‌العاده، مسیر داستان را به جهت اندیشه‌ی عباس سوق می‌دهد.

عناصر رمانها و داستانهای بلند جنگ و نگرش از سه زاویه الف- مردم

هریک از سه دیدگاه، نگاه خاصی به عقیده‌ی جبهه دارند. از نظر نویسنده‌گانی چون تقی مدرسی در «آداب زیارت» و جواد مجابی در «شب‌ملخ» و اسماعیل فصیح در «زمستان ۶۲» مردم موجوداتی هستند ساده‌لوح که به راحتی توسط حاکمان گول می‌خورند. اسماعیل فصیح در «زمستان ۶۲»، مردم تهران را آدمهایی معرفی می‌کند که هریلایی سرشان بیاید، خدا را شکر می‌کنند؛ شکر می‌کنند که در جمهوری اسلامی نفس می‌کشند.

در «شب‌ملخ» مردمی که پشت جبهه‌ها هستند، خسته‌اند، خصوصاً از جنگ شهرها و آوارگی و مهاجرت موقتی:

«زمن نالید: توی این خانه‌های پر ساس و شپش، آدم زله می‌شود. والا اینها از بعب بدترند».

«شب‌ملخ» مردمی را که پشت جبهه‌ها هستند و به کمک افراد مناطق بمباران شده می‌شتابند، نزد معرفی می‌کند. (ص ۱۶۶ و ص ۱۶۷)

مردم و زندگی در «شب‌ملخ» این‌گونه تصویر می‌شوند: انسانهایی که می‌دوند بی چیزهایی که ارزش بوندگی ندارند. در حقیقت اسبی که در کوبلن پیروز می‌دود، نماد حرکت مردم است. نمایش نوعی از حرکت، در جا بوییدن، نماد یک ایستایی کامل که ادای پویایی را درمی‌آورد. (ص ۱۵)

در رمان «حقاق» هم مردم خسته‌اند و در مانده: «که بزنند به این زندگی» «خسته شدم دیگر نمی‌تونم تحمل کنم» (صفحات ۲۹، ۳۰ و ...)

زنان و مردان «باغ بلور» هم سخت خسته‌اند و ناراحت و نگران اما به خاطر انقلاب تحمل می‌کنند. در این

جامعه نیز مردم بی‌اعتنایی یافت می‌شوند و زالوهایی نیز که سر راه زنان شهدا کمین کرده‌اند، فراوانند. در «زمین سوخته» احمد محمود، زالوهایی اقتصادی که در کنار مردم مستضعف مانده‌اند تا خونشان را بمکند نیز حضور دارند، افرادی همچون شعبان که مانده‌اند تا تنه باران و محمد میکانیک را به استیصال بکشانند.

تمام نویسنده‌گان مثبت نگر نیز به مردم، به صورت یکسان نگریسته‌اند. مثلاً مردم در آثار ناصر ایرانی، همگی طرفدار جنگ هستند، یار و یاور خانواده‌ی شهدا انگاشته می‌شوند و هیچ‌کس در اندیشه‌ای جز کمک و یاری به رزمندگان نیست و اصولاً چهره‌های منفی در داستان وجود ندارند. اما در رمانهای دیگری همچون «نفسها و هوسها»، «راه دراز استانبول»، «سرود ارون‌درو» و «نخل‌های بی‌سر» شاهد حضور قشرهای مختلفی از مردم هستیم. «نخل‌های بی‌سر» قاسمعلی فراست از سوذجویانی صحبت می‌کند که آب را در اولین روزهای جنگ به جنگ زده‌ها می‌فروشند. کسانی که سعی در خالی کردن جیب مردم دارند. منیژه آرمن نیز در «سرود ارون‌درو» از حاجیه‌های بازاری صحبت می‌کند که در آشفته‌گی زندگی جنگ زده‌ها، به فکر دست و پا کردن زنی، جوان و تازه برای خود هستند و از گروههایی که مردم را در روزهای آوارگی، تنها می‌گذارند و دستشان به خون رزمندگان آغشته می‌شود.

مردم در «سرود ارون‌درو» همان مردم اوایل جنگند. همان التهاب شروع جنگ و بی‌اعتنایی و گاه نفرت بی‌مورد از مردمی که شهرهایشان را بالاجبار رها کرده‌اند و به تهران و شهرهای دیگر آمده‌اند در این اثر دیده می‌شود. (ص ۷۷، ص ۱۰۸ و ص ۷۱)

آوارگان در رمان «نخل‌های بی‌سر» از مهاجرت و آوارگی شکوه و شکایت ندارند (برخلاف «شب‌ملخ» و «حقاق»)، صدای زنان و مردان در این دست رمانها مهربان است و با گذشت: «خب ننه ناصر، از بچه‌ها کیا زنده‌اند؟ از خرمشهر بگو، خیلی خراب شده، نه...».

مردم در رمان «عروج»، در شهادت یکی از بچه‌های محله، به خواسته‌ی پدر شهید، کوچه را چراغانی می‌کنند (ص ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۳۶). در این رمان، پسر شهید شهادت فرزندش را به راحتی می‌پذیرد (ص ۱۰۱). در «راه بی‌کناره» نیز خانواده‌های شهدا و مردم برای شهیدانشان

چراغانی می کنند (ص ۵۶ و ص ۵۷). در حالی که مرگ در جنگ، برای شخصیت‌های رمان منفی نگر، به صورت وحشتناک تصویر شده است.

ب- دفاع مقدس (جنگ)

هریک از اندیشه‌های حاکم بر رمانها و داستانهای بلند جنگ، با انگیزه، ریشه‌ها و عوارض جنگ برخورد خاص خود را داشته‌اند و بر همان اساس نیز موضع خود را در زمینه جنگ اعلام کرده‌اند. اگر مثبت‌نگرها، جنگ را دفاع مقدس می‌نامند و شرکت در آن را تبلیغ می‌کنند، بدین سبب است که ریشه جنگ را نبود حق علیه باطل می‌دانند و عوارض آن را به انگیزه بزرگ شرکت در آن می‌بخشند و اگر منفی‌نگرها، جنگ را نفی کرده، شرکت در آن را نهي می‌کنند، بدین خاطر است که جنگ را ویرانگر می‌دانند و رمان نگاه سوم نیز به جنگ ایران و عراق به عنوان جنگی تحمیلی نگاه می‌کنند که ماهیت انقلاب، جرقه وقوع آن را زده است. نویسندگان بدبین به جنگ، عامل جداییها، آوارگیها و گریه‌ها و ماتمها و زاریها را جنگ می‌دانند. آنها به گونه‌ای داستانهایشان را خلق کرده‌اند که خواننده، عامل فساد در جامعه، استیصال و درماندگی، نزدی و فحشا را جنگ بپندارند. به همین دلیل در جدال شخصیت‌هایی که موافق و مخالف جنگند، مخالفین را غالب می‌سازند. منیرو روانی پور در «دل فولاد»، در تردید بین قبول صلح و جنگ، صلح را پذیرفته است و عنوان می‌کند که جنگ، باید یک جایی تمام شود: «آخر نمی‌شود تا ابد جنگید، و این همه کشته؛ جایی باید تمام کرد.»

شخصیت‌های «محاق» منصور کوشان هم این گونه از جنگ دلزده‌اند و دلشان برای ذره‌ای آسایش پرپر می‌زند: «... تا کی باید آواره باشیم. دلم برای یک ذره آسایش پرپر می‌زند. کاش می‌شد یک طوری این جنگ تمام می‌شد.»

جواد مجابی، بی‌پرده، حرف آخر را می‌زند و فساد، گرسنگی و نومیدی را حاصل جنگ ویرانگر می‌داند: «یک صدا، ما فاسد شده ایم.»

- گرسنگی و جنگ و ناامیدی حالا اخلاق ما را می‌سازد....

محمود در «زمین سوخته» از زبان شخصیت‌های رمانش، این گونه به تحلیل جنگ، ریشه‌ها، علل و انگیزه‌ها و هویت آن می‌پردازد: «این جنگ... جنگ لعنتی... منه

به جانور خونخوار داره جوانها را می‌خوره.

- خانه را خراب می‌کند.

- زندگی را تباه می‌کند... حرف مفت می‌زنی این

جنگ، جنگ امپریالیستیه.

- ضد امپریالیستیه. ما داریم با آمریکا می‌جنگیم...»

«راه دراز استانبول» به جنگ نگاهی مثبت دارد. در بررسی علل وقوع جنگ، حق را به ایران می‌دهد و دفاع از این راه را وظیفه هر ایرانی می‌داند. زمانی‌نیا، علل جنگ را در گفت و گوی راوی با مرد فروشنده ترک این گونه بیان می‌کند: «... عراق خواست با حمایت آمریکا و شوروی کشور ما رو اشغال کند، ما هم در مقابلش ایستادگی کردیم و بیرونش کردیم...»

زمانی‌نیا، سپس به سوء استفاده ترکیه از جنگ ایران و عراق می‌پردازد:

«هم از آخور می‌خورند و هم از توپره... خدا برکت بده به صدام که با حمله به ایران، درسته که ملت عراق و ملت ما رو تو در دسر و زحمت و بدبختی انداخت ولی اولاً ترکها روبه نون و نوایی رسوند... سپس با تمسخر می‌افزاید: «شاید رونق گرفتن کار ترکها باعث کم شدن بار گناهان صدام بشه.»

میثاق امیرقبر، در رمان «ذره جذامیان»، همراه حوادث اصلی که در آسایشگاه جذامیان بابا باغی تبریز می‌گذرد، به طرح جنگ، انگیزه‌ها، علل و اثرات مخرب آن می‌پردازد. وی در غالب گفت و گوهای طولانی فیلسوف و ستاره‌شناس جذامی، در صدد معرفی هویت واقعی جنگ برمی‌آید. آنگاه با اعزام عارف که ساکن دیرینه آسایشگاه است، برای کمک به مجروحین جنگ در تبریز، از روحیه رزمندگان نیز خبر می‌دهد. وی گرچه جنگ را نهایتاً یک جنگ تحمیلی و اجتناب‌ناپذیر وصف می‌کند اما به ظرافت، با طرح مساله جذامیان و نمایش بدبختیهای جامعه آنان، نتیجه می‌گیرد که با شیوع جنگ، بدبختیهای شبیه و به مراتب بدتر از جذام گریبانگیر هر کشور خواهد شد. چراکه ریشه جذام، فقر است و از اثرات ویرانگر جنگ، فقر و تنگدستی خواهد بود. البته او همواره، استعمارگران را به عنوان عاملان اصلی ایجاد جنگ و برادرکشی معرفی می‌کند.

طی گفت و گوهای طولانی، فیلسوف و ستاره‌شناس بالاخره حق را به ایران می‌دهد چراکه آغازگر جنگ نبوده

ده سال
رمان و
داستان بلند
جنگ

و در شرایط کنونی و برای حفظ حیثیت و شرف خود، راهی جز مقابله با دشمن خونخوار ندارد (صفحات ۲۵ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶). «دره» جذامیان، همین طور تصاویری از عشق رزمندگان برای ایثار و شهادت، رسیدگی به احوال اسیران مجروح و جنگ شهرها را به خواننده ارائه می‌دهد. کلاً میثاق امیرفجر، جنگ را با تمامی بدبختیهایش، اجتناب ناپذیر می‌داند و با نگاه مثبت به دفاع مقدس ایرانیان می‌نگرد.

سیروس طاهباز نیز در «دعای مرغ آمین» جنگ ایران و عراق را نبرد حق علیه باطل می‌داند (ص ۶۶)

ناصر ایرانی، انگیزه رزمندگان را برای حضور در جبهه کسب رضای خداوند می‌بیند، هر حالی که دکتر فرجام در «زمستان ۶۲» هم برای نیل به لقاء... و هم برای فداکاری عشق دست به این کار می‌زند.

پ- شهیدان و رزمندگان

رزمندگان و شهدا، در هریک از سه تفکر حاکم بر داستانها و رمانهای جنگ به شکلی خاص توصیف شده‌اند. بسیجیان رمانهای منفی نگر، مردانی ساده پوش، ساده لوح و دارای شخصیتی سطحی‌اند که تحلیل درستی از حرکتشان ندارند و معمولاً به صرف احساس، جنگ را برگزیده‌اند. شهادت در این دست داستانها، معنایی ندارد. درحالی که در داستانها و رمانهای بلند مثبت نگر، کشته‌های جنگ، شهیدند و رزمندگان باخلاق‌ترین انسانهای روی زمین به شمار می‌روند. در هر دو رمان «باغ بلور» و «زمین سوخته»، رزمندگان آگاهانه رزم را برگزیده‌اند. کشته‌های جنگ، شهیدان انقلاب و اسلامند. رزمندگان و شهدا از دیدگاه شخصهای رمان «آداب زیارت»، خصوصاً از دیدگاه شخصیت اصلی رمان - هادی بشارت - انسانهای غیرقابل فهم و مافوق تصورند، البته نه به جهت حرکت مثبتشان بلکه به خاطر عدم تحلیل صحیح مسائل مربوط به جنگ.

به اعتقاد هادی بشارت، در جبهه کشتار راه افتاده و آنان که جان می‌سپارند، این گونه توصیف می‌شوند: «سر بعضی کوچه‌ها برای شهدا حجله گذاشته‌اند. چه ارتباطی بین آن اتاقکهای شش وجهی و کشت و کشتار توی جنگ وجود داشته، الله علم». اما در افکار این پروفیسور بازنشسته که مرگ در جبهه را کشت و کشتاری می‌داند، از مرگ به احترام کامل یاد می‌شود. (ص ۱۷)

شهید کتاب «آداب زیارت»، نوعی خاص از شهادت. «... نباید اجازه داد که با به راه انداختن دسته سینه زنی یا با گذاشتن ختم و فاتحه، یا با عوض کردن اسم کوچه به شهید مهرداد رازی، ماهیت آن طفلک را عوض کنند.» می‌توان با دیدی بدبینانه گفت که تقی مدرسی نه به قصد شهیدسازی که با هدف شهیدبایی در مورد خاص شهادت، از میان کشته‌های جنگ، مهرداد رازی را برگزیده است.

توصیفی از رزمندگان که در «زمستان ۶۲» آمده، تصویری از تیپهای کلیشه‌ای است؛ تیپهایی که در اذهان بسیاری از روشنفکران هست. انسانهایی خاک و خلی، ساده پوش و ساده زنی، با حرفهای کلیشه‌ای، معمولاً کم سود و کمتر گرم و صمیمی، با عدم بینشی وسیع و دارای عشقی قوی و غیرقابل تصور. در «ثریا در اغما» نیز بسیجیان به عنوان نمونه‌ای از انسانهای فقیر نشان داده شده‌اند که با کمترین امکانات، بیشترین ایثار را ارزانی می‌دارند.

«محاق»، شخصیت بسیجی را با شخصیت ژرفکاو رمان «قصر» مقایسه می‌کند. و نویسنده می‌نویسد: «گرچه محکوم شدن به مرگ وحشتناک است اما محکوم شدن به خاطر هیچ و پوچ هم چون شهادتی که در راه اعتقاد نباشد، کاملاً تحمل ناپذیر است.»

شخصیتهای رزمندگان رمانهای منفی نگر، اغلب از مرگ می‌هراسند، کمتر با شهادت آشنا هستند و در پی نجات و فرارند. در دنیایی که جواد مجابی ساخته است، مجروحان جنگ (رزمندگان) این گونه از مرگ می‌هراسند: «نگذار بمیرم دکتر من هنوز جوانم. نگذار بمیرم، دو ماه است که عروسی کرده‌ام...»

«شب ملخ» هم چهره‌های تازه‌ای از کشته‌های جنگ را توصیف می‌کند. آدمهایی اهل حال و نوشیدن شراب... (ص ۹۴)

رزمندگانی که در رمانها و داستانهای بلند مثبت نگر حضور دارند، شرکت در دفاع مقدس را وظیفه خود می‌دانند و معتقدند که اگر نچنگند رژیم دلخواه آنان از بین می‌رود و ناموس و شرفشان لطمه خواهد خورد. آنان به حکم وظیفه شرعی شان می‌جنگند (ص ۱۲ «طلوع و مغرب»، ص ۲۰۸ و ص ۱۹ «نخل‌های بی سر»). در رمان «دره» جذامیان، نیز بسیجیان، جوانانی ایثارگر، عارف و

عاشقند که با عشق به الله تا مرز شهادت می جنگند. رزمندگان در رمان «عروج» جوانانی هستند که با ایمان راسخ، به سوی جبهه ها می روند و با تمام وجود به نبرد می پردازند. (ص ۶۲ و ص ۶۳). در داستان بلند «سرود ارون رود» هم رزمندگان داوطلبانه به جبهه می روند و تا مرز شهادت می جنگند. (ص ۳۲).

رزمندگان داستان بلند «عقابهای تپه ۶۰»، نوجوانانی اند که برای حفظ اسلام به جبهه آمده اند ولی بی توجه به دنیا، تنها به جنگ و پیروزی در آن می اندیشند. سعید، ناصر، حبیب و نوروز از جمله جوانانی هستند که خانه و مدرسه را رها کرده، به جبهه آمده اند (ص ۲۲).

رزمندگان در «راه بی کناره» جوانان مخلصی هستند که در فداکاری در راه حق ایایی ندارند. آنان حتی از اینکه با تمام وجود در راه شهادت قدم گذاشته اند، احساس شرم دارند (ص ۱۴، ص ۵۷، ص ۹۰ و ص ۹۳).

رزمندگانی که در «باغ بلور» حضور دارند، حال و روز خوشی ندارند، یا جانبازند و با عوارض ناتوانی دست به گریبانند و یا برادر شهیدی هستند که با هزار قصه، دست به گریبان شده اند. مانند در شهر برایشان عذاب است، در برابر دولت و سرمایه داران طاغوتی ناتوانند و با این حال تکلیف را در رفتن به جبهه می دانند و می روند. پسران عالیه و حمید از جمله این رزمندگانند.

در «زمین سوخته» رزمندگان به حکم انقلاب و وظیفه می جنگند و دفاع را وظیفه خود می دانند. گرچه بعضی از ایشان، به علی از ادامه حرکت خود بازمی مانند ولی هرگز وظیفه خود را به عنوان میارزانی که باید به حکم شرف بجنگند، فراموش نمی کنند. (ص ۱۹۰، ص ۲۵۲، ص ۲۵۵، ص ۲۶۸، ص ۲۶۹، ص ۲۷۰ و ص ۲۷۱).

ت-زن هر سه تفکر حاکم بر رمانها و داستانهای بلند جنگ، چهره ای خاص از زن ترسیم کرده اند. زنان در رمانهای منفی نگر، از همان تیپهای غالب مرفه جامعه اند و اگر هم در کتاب، صحبتی از حجاب می شود، برخورد با آن تمسخرآمیز است (ص ۲۰ «شب ملخ»). زیونترین شخصیتهای رمان «زمستان ۶۲»، زنانند. مریم شایان، زنی است با بینش مذهبی سنتی، دوستدار ایران و فرهنگ آن، اما شوهرش بی گناه اعدام شده است و خود نیز از اداره

مورد علاقه اش، اخراج می شود. مریم نیز ممنوع الخروج است و به همین دلیل سالهاست در حسرت دیدار پسر بزرگش به سر می برد. مورد تهدید ابوغالپ است و با همه این احوال باید انتظار هجوم هواپیماهای دشمن را نیز بکشد. لاله، دختر جوانی است که از جنگ متنفر است و دلشوره سربازی نامزدش فرشاد را دارد. مادر منصور فرجام نیز از آن زنهای مظلوم روزگار است که پسرش را حتی به نماز ترجیح می دهد (ص ۲۰۷، ص ۲۰۸) ولی بالاخره ثمره عمرش - منصور فرجام - در جنگ کشته می شود.

خصلت عمومی زنان در رمانهای نوع اول این است که اغلب، خواهان شهادت شوهرانشان نیستند و از جنگ هم دلخوشی ندارند.

در رمان «ثریا در اغما» زنان جایگاه خاصی دارند. انگیزه پرداخت داستان، ثریاست و از عوامل حوادث بعدی، لیلا آزاده است. فرنگیس، مادر ثریا نیز جایگاهی در رمان دارد اما همه این زنان در حاشیه حوادث قرار گرفته اند و هیچ کدام قادر به ایفای نقشی تعیین کننده نیستند. «دل فولاد» منیر و روانی پور، فاتحه ای است بر زنان باردار بافنده و زنان بیکاره باردار. «بالا تر از عشق» از فداکاری یک زن سخن می گوید، زنی که زندگی و آینده خود را به خاطر رفاه و آسایش دیگری فدا می کند.

در رمان «آداب زیارت» نیز زن در حاشیه است. زنان این رمان اغلب رنج دیده و زجر کشیده اند. گرچه اغلب خود را با ظواهر میهن اسلامی وقف داده اند اما در اعمال و رفتار مذهبی به نظر نمی آیند. مظلومیت از چهره اغلب این زنان می بارد. به صورت هلی اسید پاشیده اند و او را به جرم بدحجابی کور کرده اند. شوهر خانم رازی را بی گناه اعدام کرده، پسرش را به شهادت رسانده اند. تنها پسر فرنگو، آمریکاست و او از دیدنش محروم است. نامزد نیلی به شهادت رسیده است. زنانی نیز که در «محاق» حضور دارند، همگی از جنگ و خونریزی متنفرند. (صص ۴۳، ۳۹ و ۴۰).

زنانی که از شخصیتهای اصلی و مثبت «نخل های بی سر» هستند، همه دارای حجابی کامل و اعتقادی راسخ به اسلامند. (صص ۴۳۱، ۸۷، ۸۶، ۱۰۴، ۱۰۵).

مادر بزرگ در «دعای مرغ آمین» به خانه نمی آید و به محل کمک به رزمندگان می رود. مادر آرش نوری نیز هریک

شب از شیفت شب بیمارستان را برای کمک به مجروحین جنگی، به سه شب در هفته افزایش می دهد.

کریستیان، راهبه مسیحی، شخصیت اصلی زن در رمان «دره جذامیان» نیز انسانی وارسته و به خدا پیوسته است که وجود خود را، وقف خدمت به مجروحین و حزب الله کرده است.

رمان «باغ بلور» تقدیم شده است به زن، زن مظلوم این دیار که خود، درجه توجیه مخملباف را به زن می رساند. همان گونه که مخملباف در ابتدای کتاب اشاره ای می کند، زن رمان او زنی است مظلوم که هرچه بدبختی است برای اوست. اوست که همه زحمتها و رنجها را می کشد و هیچ هم به حساب نمی آید. حتی در فیلمهای جنگی نیز، نمایشی از او گذاشته نمی شود. گویی او فراموش شده است (ص ۳۲۹...)

ث- روشنفکران

روشنفکران در رمانهای منفی نگر، جایگاه خاصی ندارند. در حقیقت شخصیت‌های اصلی اغلب این رمانها را افراد روشنفکر جامعه تشکیل داده اند که به طور کلی با جنگ و خونریزی مخالفند.

حضور پزشک در «شب ملخ»، حضوری منفی در جنگ است. همین طور اغلب نویسندگان، موسیقی دانان و اهل نمایش و تئاتر و تاریخ که در «آداب زیارت» و «محاق» حضور دارند از مخالفین ادامه جنگ به شمار می روند. اما گرچه اغلب شخصیت‌های رمانهای مثبت نگر جنگ را، افراد عادی جامعه تشکیل داده اند اگرهم روشنفکران و تحصیل کردگان وارد داستان می شوند، معمولاً همراه و همعقیده با هیات حاکمه اند. پزشکی که در رمان «عروج» مشغول مداوای مجروحین است، با جبهه و جنگ میانه خوبی دارد. (ص ۱۷۱)

در داستان بلند «حصر دل»، شخصیت‌های اصلی، همه دانشجوی رشته های مختلف دانشگاهند. پزشکی که در «سرود اروندرود» حضور دارند، هر دو آگاهند. یکی از آنان که در جبهه مشغول خدمت است، به رزمندگان قوت قلب می دهد. (ص ۳۶)

ج- پیام

در حقیقت هر کدام از نویسندگان، سعی خود را برای خلق داستانی جذاب و خواندنی به کار برده اند تا پیام خود را به خواننده ارائه دهند. هر دسته هم از سه دیدگاهی که

برشمرده شد، پیامی در داستانهایشان به چشم می خورد؛ منفی نگرها استیصال و نفرت از جنگ، مثبت نگرها، ادامه جنگ و پیگیری راه شهدا و نگاه سومی ها نیز، جنگ و ادامه جنگ را از زاویه دید خاص خودشان، پیام داستان قرار داده اند.

آخرین پیام در رمان «شب ملخ» جواد مجابی، صلح است. او در خلال داستان نیز حرفی از آتش بس می زند (ص ۲۷۰)

پیام «بالتر از عشق» هم توصیه به صلح و تنفر از جنگ است؛ در «ناگهان سیلاب» نوید مرگی جانخراش و استیصال مردم در جنگ داده شده است و در «محاق» نیز همین طور.

آخرین پیام رمان «نخل های بی سر»، جنگ و ادامه حضور و مقاومت است (ص ۲۱۵). این پیام در دیگر رمانها و داستانهای بلند خوش بین نیز به چشم می خورد.

آخرین پیام رمان «باغ بلور»، القای خوشبینی است اما خوشبینی به آسایش که تنها معجزه، توان برآوردنش را دارد.

در «زمین سوخته» هم با اینکه حرف از ادامه جنگ قبلاً گفته شده، باز هم علم مظلومیت این ملت، با پرچم خونریز دستهای بریده محمدمیکانیک، بر بالای نخل به نمایش گذاشته می شود.

رمانها و داستانهای بلند جنگ در آینه آمارها و نمودارها

همان گونه که در آغاز این مقاله اشاره شد؛ هدف اصلی این نوشته، شناخت حساسیتهای داستان نویسان در ارتباط با موضوعات جنگی است. آمار و ارقام نشانگر آن است که، گرچه رشادتهای رزمندگان سهم زیادی در خلق آثار جنگی داشته است، اما جنگ شهرها نیز کمتر از آن موجد خلق آثار جنگی نبوده است. بیشتر آثاری که برای کودکان در این زمینه منتشر شده، به جنگ نگاهی خوش بینانه داشته اند، در حالی که اغلب رمانهایی که مخاطبانشان بزرگسالان بوده اند، نگاهی نفرت آمیز به جنگ داشته اند.

در خاتمه باید یادآور شد که بسیاری از نوشته های جنگی، میان جنگ و دفاع مقدس، تفاوت قائل بوده اند و حتی آثار منفی نگر نیز به رشادتهای رزمندگان گوشه چشمی داشته اند.



جدول موضوعی رمانها و داستانهای منتشر شده بعد از انقلاب

موضوع		تعداد	درصد
رمانها و داستانهای بلند با موضوع جنگ		۴۳	%۱۷
رمانها و داستانهای بلند با موضوع غیرجنگ		۲۱۴	%۸۳
جمع کل		۲۵۷	۱۰۰

جدول نوع زاویه دید رمانهای جنگ

زاویه دید							
مثبت		منفی		نگاه سوم		جمع کل	
تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد
۵	%۳۱	۸	%۵۰	۳	%۱۹	۱۶	%۱۰۰

نوع زاویه دید در رمانها و داستانهای بلند جنگ

زاویه دید							
مثبت		منفی		نگاه سوم		جمع کل	
تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد
۳۰	%۷۰	۹	%۲۱	۴	%۹	۴۳	۱۰۰

جدول موضوعی نوع برخورد با جنگ در هر یک از موضوعات رمانها و

داستانهای بلند جنگ

موضوع	نوع برخورد					
	فرعی		مستقیم		جمع کل	
	تعداد	درصد	تعداد	درصد	تعداد	درصد
کودک و نوجوان و جنگ	۴	%۴۰	۶	%۶۰	۱۰	۱۰۰
جنگ شهرها	۶	%۶۰	۴	%۴۰	۱۰	۱۰۰
جانبازان و خانواده های شهدا	۱	%۲۰	۴	%۸۰	۵	۱۰۰
اسرا و آزادگان	۱	%۲۵	۳	%۷۵	۴	۱۰۰
شهدای جهاد و جنگ	۲	%۱۰۰	۰	%۰	۲	۱۰۰
مسائل کردستان	۲	%۱۰۰	۰	%۰	۲	۱۰۰
رزمندگان و جبهه ها	۱	%۱۰	۹	%۹۰	۱۰	۱۰۰

جدول موضوعی داستانهای بلند و رمانهای جنگ

موضوع	تعداد	درصد
کودک و نوجوان در جنگ	۱۰	%۲۳
جنگ شهرها	۱۰	%۲۳
جانبازان، خانواده های شهدا	۵	%۱۲
رزمندگان و جبهه ها	۱۰	%۲۳
اسرا و آزادگان	۴	%۹
شهدای جهاد و جهادسازندگی در جنگ	۲	%۵
حوادث کردستان و غرب کشور	۲	%۵
جمع کل	۴۳	%۱۰۰

۲۰. حصر دل: عبدالله گیویان، چاپ اول ۱۳۶۱، حوزه هنری، ۷۲ صفحه.
۲۱. اقیانوس سوم: حسن خادم.
۲۲. دره جزامیان: میثاق امیرفجر، فردوسی، تهران ۱۳۶۶، ۲۵۸ صفحه.
۲۳. راه دراز استانبول: مصطفی زمانی نیا، چاپ اول، تهران ۱۳۶۴، فردوسی، ۴۰۰ صفحه.
۲۴. سفر کسرا: جعفر مدرس صادقی، ایفاه، چاپ اول، پاییز ۱۳۶۸، ۱۷۳ صفحه.
۲۵. نفسها و هوسها: رضا شایهاری، توسن، تهران، ۶۸، ۲۵۶ صفحه.
۲۶. چشمهای اشک آلود: ناصر جلیل پور، انتشارات تبریز، ناصر، زمستان ۶۴، ۲۱۸ صفحه.
۲۷. ترکه های درخت آلبالو: اکبر خلیلی، امیرکبیر، تهران، ۶۱، ۵۵۹ صفحه.
۲۸. نفر پانزدهم: جهانگیر خسروشاهی، چاپ دوم، پاییز ۶۹، انتشارات سیاه، ۸۰ صفحه.
۲۹. پرستو (مجموعه داستانهای بلند): محمود گلادریه ای، چاپ اول بهمن ۶۳، ایران یار، ۲۱۸ صفحه، داستان پرستو (۶۷ صفحه).
۳۰. از این مجموعه مادر نیز با ۷۵ صفحه در ارتباط با جنگ است.
۳۱. اسماعیل اسماعیل: محمود گلادریه ای، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، خرداد ۶۰، ۵۵ صفحه.
۳۲. عروج: ناصر ایرانی، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، چاپ اول اردیبهشت ۶۳، ۲۴ صفحه.
۳۳. راه بی کناره: ناصر ایرانی، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، چاپ اول مهر ۶۳، ۱۱۲ صفحه.
۳۴. راز جنگل سبز: ناصر ایرانی، نقاش ایرج خانبایا پور، چاپ اول ۷۰، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۱۳ صفحه.
۳۵. عقابهای تپه ۶۰: محمدرضا بایرامی، انتشارات حوزه هنری، ۶۹، ۲۱۵ صفحه.
۳۶. دعای مرغ آمین: سیروس طاهیان، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۶۰، ۹۶ صفحه.
۳۷. آتش در خرمن: حسین فتاحی، چاپ اول کتاب های شکوفه - امیرکبیر، ۶۷، ۱۴۰ صفحه.
۳۸. مهاجر کوچک: رضا رهگذر، خانه ادبیات و هنر کودکان و نوجوانان، ۵۳ صفحه.
۳۹. باغ بلور: محسن مخملباف، نشر نی، چاپ دوم ۶۸، ۲۵۲ صفحه.
۴۰. همان: صفحات ۲۲۸ و ۲۲۹.
۴۱. خانه سفیده: میاندوآبی، چاپ اول، زمستان ۶۹، چاپ و انتشارات وزارت ارشاد، ۹۹ صفحه.
۴۲. زمین سوخته: احمد محمود، نشر نو، تهران ۶۱، ۲۴۴ صفحه.
۴۳. به شب ماه میاد: مصطفی زمانی نیا، بهار ۶۹، ناشر مؤلف، ۱۷۱ صفحه.

۱. این فهرست با استفاده از آمارهای ارائه شده در مجلات «آدینه»، «سوره»، «کتاب هفته» و جزوه دستنویس استاد یعقوب آژند و «صدسال داستان نویسی»، (ج سوم) حسن میرعابدینی تهیه شده است. و به دلیل اینکه تا چندین سال بعد از انقلاب، وزارت ارشاد میادرت به چاپ فهرست کتابهای منتشره نمی نمود، لذا، خیلی هم دقیق نمی تواند باشد.
۲. در سالهای اخیر آثار در خور توجهی در زمینه جنگ خلق شده که از آن جمله اند: «ریشه در اعماق» از ابراهیم حسن بیگی.
۳. زمستان ۶۲: اسماعیل فصیح، نشر نو، تهران ۱۳۶۳، ۳۹۶ صفحه.
۴. ثریا در اعما: اسماعیل فصیح، چاپ اول نشر نو، ۶۲، تهران، ۳۲۱ صفحه.
۵. آداب زیارت: تقی مدرس، نیلوفر، چاپ پاییز ۱۳۶۸، ۲۶۲ صفحه. به دلیل پرداخت کامل به این رمان و شب ملخ در مقاله مندرج در مجموعه مقالات جنگ، تنها به خلاصه آنها بسنده می کنم.
۶. شب ملخ: جواد مجابی، اسپرک، چاپ اول ۱۳۶۹، ۲۷۰ صفحه.
۷. محاق: منصور کوشان، چاپ اول بهار ۱۳۶۹، شیوا، شیراز، ۱۶۰ صفحه.
۸. ناگهان سیلاب: مهدی مجابی، نشر الفبا، زمستان ۶۸، ۱۸۲ صفحه. به خاطر نقد و بررسی آن در مجموعه مقالات سمینار بررسی رمان جنگ در ایران و جهان، به درج خلاصه آن بسنده می شود.
۹. بالاتر از عشق: پری منصور (کیانوش)، شایهنگ، تهران، بهار ۱۳۶۹، ۱۲۱ صفحه. تحلیل این کتاب و دل فولاد نیز قبلاً نقل شده است.
۱۰. دل فولاد: منیر و روانی پور، ۶۹، نشر شیدا، شیراز، ۲۷۵ صفحه.
۱۱. نخل های بی سر: قاسمعلی فراست، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۷، ۲۱۶ صفحه، چاپ اول ۶۳، مؤسسه انجام کتاب.
۱۲. نیم نگاهی به هشت سال قصه جنگ: رضا رهگذر، حوزه هنری، ۷۰، ص ۱۶۸.
۱۳. «سرود ارون دروده»: منیژه آرمین، مرکز نشر فرهنگی رجاء، چاپ اول بهار ۱۳۶۸، ۱۸۳ صفحه.
۱۴. سرود مردان آفتاب: غلامرضا عیدان، چاپ اول ۱۳۶۸، حوزه هنری، ۹۰ صفحه.
۱۵. همان: ص ۲۰.
۱۶. همان: ص ۱۵.
۱۷. همان: ص ۳۹.
۱۸. همان: ص ۱۰.
۱۹. طلوع در مغرب: رنجبر گل محمدی، رسالت قلم، چاپ اول ۱۳۶۱، ۱۲۸ صفحه.

ده سال
رمان و
داستان بلند
جنگ